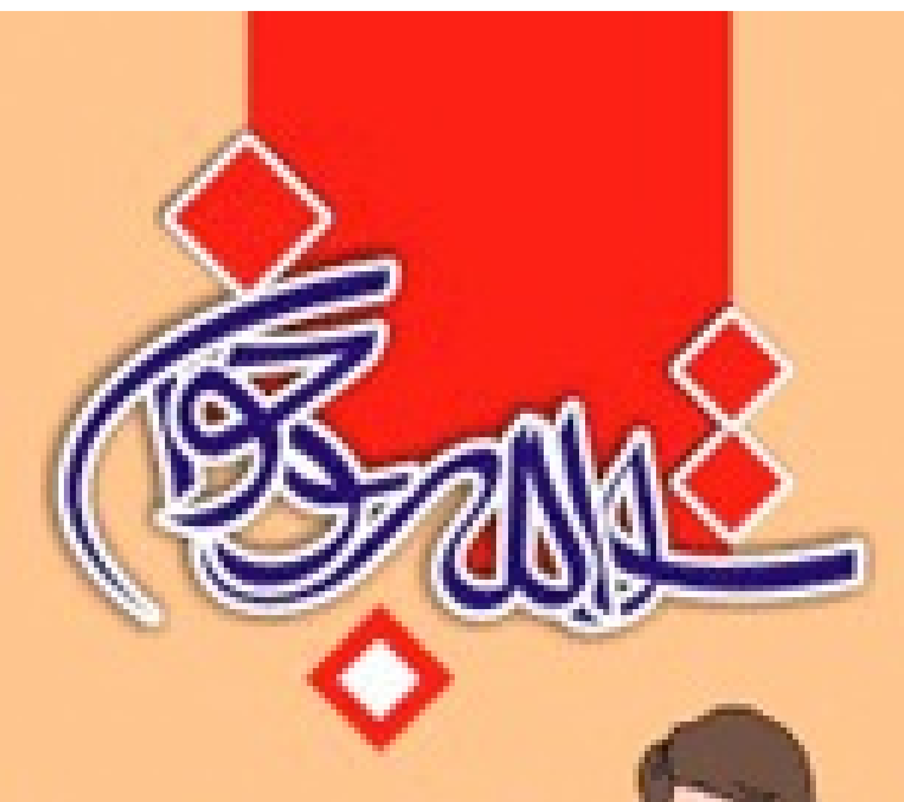


تفسیر نوجوان

(برگرفته از تفسیر نمونه)

به اهتمام: دکتر محمد بیستونی

A new narration of holy Qur'anfor Teenager






بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر نوجوان

نویسنده:

محمد بیستونی

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تفسیر نوجوان: برگرفته از تفسیر نمونه جلد ۱۸

مشخصات کتاب

سرشناسه : بیستونی، محمد، ۱۳۳۷ -

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر نوجوان : برگرفته از تفسیر نمونه= A New Narration of holy Qur'an for teenager/ به اهتمام محمد بیستونی.

مشخصات نشر : قم: بیان جوان، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری : ۳۰ ج.؛۱۰×۱۴س م.

شابک : دوره:۹۷۸-۹۶۴-۵۶۴۰-۲۲-۲ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج. ۱:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۲-۱ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج. ۲:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۳-X ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج. ۳:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۴-۸ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج. ۴:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۵-۶ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۵:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۶-۴ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۶:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۷-۲ ؛ ج. ۷:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۸-۰ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۸:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۹-۹ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۹:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۰-۰ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۰:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۱-۷ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۱:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۲-۴ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۲:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۳-۱ ؛ ج.۱۳ ۹۶۴-۵۶۴۰-۰۴-۸: ؛ ج. ۱۴:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۵-۵ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۵:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۶-۲ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۶:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۷-۹ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۷:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۸-۶ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج. ۱۸:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۹-۳ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۹:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۰-۹ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۰:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۱-۶ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۱:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۲-۳ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۲:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۳-۰ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۳:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۴-۷ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال : ج. ۲۴:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۵-۴ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۵:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۶-۱ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۶ ۹۶۴-۵۶۴۰-۱۷-۸: ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۷:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۸-۵ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۸:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۹-۲ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۹:۹۶۴-۵۶۴۰-۲۰-۸ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۳۰:۹۶۴-۵۶۴۰-۲۱-۵

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : ج.۱ - ۳۰ (چاپ اول : ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۱ - ۳۰ (چاپ دوم: ۱۳۹۱) (فیپا).

یادداشت : کتاب حاضر برگرفته از کتاب " تفسیر نمونه " تالیف "مکارم شیرازی" است.

یادداشت : کتابنامه.

عنوان دیگر : تفسیر نمونه.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴ -- ادبیات کودکان و نوجوانان

شناسه افزوده : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ - . تفسیر نمونه

رده بندی کنگره : BP۹۸/ب۹۵ت۷۴ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی : [ج]۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۲۷۷۵۶

ص:۱

فهرست مطالب

موضوع صفحه

(۱۵۵)

(۱۵۶)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

فهرست مطالب

موضوع صفحه

تقدیم

به حضـرت ابراهیم خلیل اللّه علیه السلام ، او در نوجوانی وقتی ۱۳ ساله بود در حالی که همه مردم ماه و خورشـید و ستارگان و... راخـدای خود قرار داده بودنـد گفت : «من به جای چیزهایی که غروب می کننـد و ناپایدارنـد ، خـدای یکتا و ارزش های ماندگار را انتخاب می کنم» .

به حضرت اسماعیل فرزند ۱۲ ساله حضـرت ابراهیم خلیل اللّه علیهم السـلام ، او همان کسی است که در نوجوانی برای اجرای دستور خدا در ارتباط با قربانی شدن خود توسط پدر، اشتیاق داشت و مطیع فرمان خدای یکتا بود .

به حضـرت یوسف علیه السـلام که در نوجوانی آنگـاه که ۱۲ سـال داشت، برادرانش او را به بهانه تفریـح و سـرگرمی در چاه انداختند و در حالی که خطر مرگ او را

(۴)

تهدید می کرد، با «توکّل به خدا و رفتار شایسته» به اوج قدرت و خوشبختی رسید .

به حضـرت علی اکبر نوجوان ۱۸ ساله حضـرت امام حسـین علیهم السـلام ، آن عزیزی که وقتی به وی خبر رسـید به زودی در کربلا شهید خواهد شد، فرمود: «چون در راه حق مبارزه می کنیم هیچ ترسی از مرگ ندارم» .

به حضـرت قاسم نوجوان ۱۳ سـاله امـام حسن علیهم السـلام که در کربلا۔ از او پرسـیده شـد مرگ را چگونه می بینی، فرمود: «مرگِ در راه خدا برای من از عسل شیرین تر است» .

X و تقدیم به شهید حسین «فهمیده» آن نوجوان ۱۳ ساله که در جریان جنگ تحمیلی صدام علیه

(۵)

ایران، سران کفر و استکبار و ابزار جنگی آنها را شرمنده خود ساخت .

و تقدیم به همه نوجوانان «فهمیده» در سراسر جهان .

ص:۵

(۶)

متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه اللّه العظمی مکارم شیرازی»

درباره تفسیر نوجوان

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

قرآن کریم بهترین هـدیه خداونـد منّان به همه انسان ها در طول قرون و اعصار می باشـد. بـدون شک استفاده صـحیح از این کتـاب آسـمانی و بکـارگیری محتوای آن در زنـدگی، مسـتلزم تفکیـک و موضوع بنـدی آیـات، متنـاسب با مخاطبین مختلف خصوصا گروه های سـنی کودک، نوجوان و جوان می باشد زیرا سراسر این کتاب به استناد آیات ۴۴ سوره فصّلت و ۸۲ اسراء و ۵۷ یونس برای شفا و درمان بیماری های جسمی و روحی انسان ها نازل شده و مانند

(۷)

داروخانه ای است که گرچه همه داروهای آن برای شفاست ولی طبعا «هر دارویی برای بیمار خاصی شفابخش تر است».

ص:۶

در همین راستا جناب آقای دکتر محمد بیستونی مسئول محترم مؤسسه قرآنی تفسیر جوان که اینجانب مدت ۱۰ سال در جریان فعالیتهای خوب ایشان در عرصه پژوهش های موضوعی قرآنی می باشم و قبلاً تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر جوان» خلاصه، ساده سازی و منتشر نموده است، اخیرا مطالب تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر نوجوان» با تکیه بر آیات متناسب با گروه سنی یادشده، گزینش و ساده سازی نموده است که در نوع خود بسیار جالب می باشد.

امیدوارم نوجوانان عزیز و خانواده محترم آنها از این سفره معنوی و پربرکت که خوشبختی و سعادت دنیا و آخرت آنها را به همراه دارد، حداکثر استفاده را بنمایند.

(۸)

ناصر مکارم شیرازی

۱/۱۲/۸۵

ص:۷

مقدمه

نوجوانی دوره خاصی از زندگی است که در جامعه ما در مقایسه با دوره کودکی و جوانی، کمتر به آن توجه می شود.

استقلال طلبی، پذیرش مسئولیت های اجتماعی، کنجکاوی هدفمند، اصرار بر کشف فوری مجهولات و طرح سؤالات پی در پی از ویژگی های شاخص این گروه سنی است.

برای پاسخگویی به این نیازها ، مؤسسه قرآنی تفسیر جوان برای نخستین بار در تاریخ اسلام «تفسیر نوجوان» برگرفته از تفسیر نمونه تألیف حضرت آیه اللّه مکارم شیرازی را برای این گروه سنی منتشر نموده است. این تفسیر براساس ذائقه و سلیقه

نوجوانان عزیز و با انتخاب ۲۱۷۷ آیه از مجموع ۶۲۳۶

(۱۰) مقدمه

آیه قرآن کریم تنظیم شده و دارای ویژگی های زیراست:

از کل قرآن کریم فقط آیاتی انتخاب شده است که برای نوجوانان ملموس و قابل استفاده بوده و در زندگی روزمره آنها کاربردی باشد.

حجم مطالب کم و جمله بندی آنها ساده و خلاصه است .

همه آیات، روایات و کلمه های عربی اعرابگذاری شده است تا راحت خوانده یا آموزش داده شود .

قطع کتاب به اندازه کف دست انتخاب شده تا به راحتی در جیب قرار گرفته و در اوقات فراغت

ص:۹

یا انتظار به سادگی در دسترس قرار گیرد.

صفحه آرایی کتاب «شعرگونه و چشم نواز» است و همه نیم خط ها در یک ردیف منظم شده اند تا چشم در موقع مطالعه خسته نشود.

مقدمه (۱۱)

امیدوارم نوجوانان عزیز از طریق مطالعه این تفسیر با دنیای زیبای قرآن کریم آشنا شده و پاسخ صحیح بسیاری از سؤالات خود را دریابند. بدون شک راز شادی، آرامش و خوشبختی در این دریای زیبا و متنوع نهفته است. خود را به امواج آن بسپارید تا حس تازه ای را تجربه کنید.

تهران تابستان ۱۳۸۷

دکتر محمد بیستونی

ص:۱۰

سوره مُؤمنون

سوره مُؤمنون

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ قَدْ اَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ

مؤمنان رستگار شدند .

انتخاب نام « مُؤْمِنُونَ » برای این سوره ، به خاطر آیات آغاز این سوره است که ویژگی های مؤمنان را در عباراتی کوتاه ، زنده و پرمحتوا تشریح می کند .

« اَفْلَحَ » از ماده « فَلَح » و « فَلاح » در اصل به معنی شکافتن و بریدن است ، سپس به هر نوع پیروزی و رسیدن به مقصد و خوشبختی اطلاق شده است .

در حقیقت افراد پیروزمند و رستگار و خوشبخت موانع را از سر راه برمی دارند و راه خود را به سوی مقصد می شکافند و پیش می روند .

البته فلاح و رستگاری معنی وسیعی داردکه هم پیروزی های مادی را شامل می شود و هم معنوی را و در مورد مؤمنان هر دو بُعْد منظور است .

پیروزی و رستگاری دنیوی در آن است که انسان آزاد و سربلند و عزیز و بی نیاز زندگی کند و این امور جز در سایه ایمان امکان پذیر

نیست و رستگاری آخرت در این است که در جوار رحمت پروردگار در میان نعمت های جاویدان در کنار دوستان شایسته و پاک و در کمال عزت و سربلندی به سر برد .

صفات برجسته نوجوانان شایسته

۲ اَلَّذینَ هُمْ فی صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ

آن ها که در نمازشان خشوع دارند .

در این آیات ، صفات برجسته مؤمنان تشریح شده است .

« خاشِعُونَ » از ماده « خُشُوع » به معنی حالت تواضع و ادب جسمی و روحی است که در برابر شخص بزرگ یا حقیقت مهمی در انسان پیدا می شود و آثارش در بدن ظاهر می گردد .

نماز باحال

(۱۴) سوره مُؤمنون

این جا قرآن « اِقامَه صَلوه » (خواندن نماز) را نشانه مؤمنان نمی شمارد، بلکه خشوع در نماز را از ویژگی های آنان می شمارد، اشاره به این که نماز آن ها الفاظ و حرکاتی بی روح و فاقد معنی نیست ، بلکه به هنگام نماز آن چنان حالت توجه به پروردگار در آن ها پیدا می شود که از غیر او جدامی گردند و به او می پیوندند ، چنان غرق حالت تفکر و حضور و راز و نیاز با پروردگار می شوند که برتمام ذرات وجودشان اثر

می گذارد، خود را ذره ای می بینند در برابر وجودی بی پایان و قطره ای در برابر اقیانوسی بی کران .

درحدیثی می خوانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله مردی را دید که در حال نماز با ریش خود بازی می کند ، فرمود : « اَمّا اَنَّهُ لَوْ خَشَعَ قَلْبُهُ لَخَشَعَتْ جَوارِحُهُ: اگر درقلبش خشوع بود، اعضای بدنش نیز خاشع می شد » .(1)

۳ وَ الَّذینَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ

جزء هیجدهم (۱۵)

و آن ها که از لغو و بیهودگی روی گردان هستند .

دوری از کارهای بیهوده

در واقع تمام حرکات و خطوط زندگی آنان هدفی را دنبال می کند ، هدفی مفید و سازنده چرا که « لَغْو » به معنی کارهای بی هدف و بدون نتیجه مفید است .

در حقیقت لغو همان گونه که بعضی از مفسران بزرگ گفته اند ، هر گفتار و عملی است که فایده قابل ملاحظه ای نداشته باشد و اگر می بینیم بعضی از مفسران آن را به باطل ، بعضی به معنی همه معاصی ، بعضی به معنی دروغ ، بعضی به معنی دشنام یا مقابله دشنام به دشنام ، بعضی به

۱- «مجمع البیان»، ذیل آیه موردبحث .

معنی غنـا و لهو و لعب و بالاخره بعضـی به معنی شـرک ، تفسـیر کرده انـد ، همه این ها مصـداق های آن مفهوم جامع و کلی است .

البته لغو تنها شامل سخنان و افعال بیهوده نمی شود ، بلکه افکار بیهوده و بی پایه ای که انسان را از یاد خدا غافل و از تفکر در آن چه مفید و سازنده است، به خود مشغول می دارد ، همه در مفهوم لغو جمع است .

(۱۶) سوره مُؤمنون

۸ وَ الَّذینَ هُمْ لِاَماناتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ راعـُونَ

و آن ها که امانت ها و عهد خود را مراعات می کنند .

امانتداری و وفای به عهد و پیمان

حفظ و ادای امانت به معنی وسیع کلمه و نیز پایبند بودن به عهد و پیمان در برابر خالق و خلق ، از صفات بارز مؤمنان است .

درمفهوم وسیع «امـانت»، امـانت هـای خـدا و پیـامبران الهی و همچنین امـانت هـای مردم جمع است، نعمت های مختلف خـدا هریک امانتی از امانات او هسـتند ، آیین حق ، کتب آسمانی، دستورالعمل های پیشوایان راه حق و همچنین اموال و فرزندان و پست هـا و مقـام هـا، همه امـانت هـای او هسـتند که مؤمنـان در حفـظ و ادای حـق آن هـا می کوشـند ، تـا در حیاتنـد ، از آن پاسداری می کنند و به هنگام ترک دنیا آن ها را به نسل های برومند آینده خودمی سپارند و چنین نسلی را برای پاسداری آن تربیت می کنند .

دلیـل بر عمومیت مفهوم امـانت در این جا علاوه بر گسترد گی و اطلاق لفظ ، روایات متعـددی است که در تفسـیر امانت وارد شـده ، گاهی امانت به معنی "امامت امامان معصوم" که هر امام آن را به امام بعد از خود می سـپارد ، تفسـیر شده (۱)و گاه به مطلق ولایت و حکومت .

جزء هیجدهم (۱۷)

جالب این که«زراره»که ازشاگردان بزرگ امام باقر و امام صادق علیهماالسلام است ، چنین می گویـد : « منظور از جمله "اَنْ تُؤَدُّوا الْاَماناتِ اِلی اَهْلِها " (۵۸ / نساء) این است که ولایت و حکومت را به اهلش واگذارید » .(۲)

و این نشان می دهد که حکومت از مهم ترین ودیعه های الهی است که باید آن را به اهلش سپرد .

به هرحال مسلّم است که پایبند بودن به تعهدات و حفظ و ادای امانات از مهم ترین پایه های نظام اجتماعی بشـر است و بدون آن هـا هرج و مرج در سراسـر جـامعه به وجود خواهـد آمـد ، به همین دلیـل حتی افراد و ملت هایی که اعتقاد الهی و مـذهبی ندارند ، برای مصون ماندن از این هرج و مرج اجتماعی ناشی از خیانت در عهد و امانت ، خود ر

۱- « تفسیر برهان » ، جلد ۱ ، صفحه ۳۸۰ .

۲- « تفسیر برهان » ، جلد ۱ ، صفحه ۳۸۰ .

موظف به انجام این دو برنامه حداقل در مسائل کلی اجتماعی می دانند .

(۱۸) سوره مُؤمنون

در زمینه اهمیت امانت در جلد سوم تفسیر نمونه ذیل آیه ۵۸ سوره نساء و در جلد هفتم تفسیر نمونه ذیل آیه ۱۲ سوره انفال و در زمینه وفاء به عهد در جلد چهارم تفسیرنمونه ذیل آیه ۱ سوره مائده و جلد ۱۱ تفسیر نمونه ذیل آیه ۹۱ سوره نحل مشروحا بحث شده است.

۹ وَ الَّذینَ هُمْ عَلی صَلَواتِهِمْ یُحافِظُونَ

و آن ها که از نمازها مواظبت می نمایند .

مواظبت از دستاوردهای نماز

آخرین ویژگی مؤمنـان را که محـافظت بر نمازهـامی باشـد، بیان کرده است. جالب این که نخستین ویژگی مؤمنان را « خشوع در نماز » و آخرین صـفت آن ها را « محافظت بر نماز » شـمرده است ، از نماز شروع می شود و به نماز ختم می گردد، چراکه نماز، مهم ترین رابطه خالق و خلق است. نماز برترین مکتب عالی تربیت است ، نماز وسـیله بیـداری روح و جان و بیمه کننـده انسـان در برابر گناهـان است ، خلاـصه نمـاز هرگاه با آدابش انجام گیرد، زمینه مطمئنی برای همه خوبی ها و نیکی ها خواهد بود.

جزء هیجدهم (۱۹)

۱۰ اوُلئِکَ هُمُ الْوارِثـُونَ

(آری) آن ها وارثان هستند .

۱۱ اَلَّذینَ یَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فیها خالِدُوْنَ

که بهشت برین را ارث می برند و جاودانه درآن خواهندماند.

« فِرْدَوْس » در اصل به گفته بعضی یک لغت رومی است و بعضی آن را عربی و بعضی اصل آن را فارسی می دانند و به معنی "باغ" است ، یا باغ مخصوصی که تمام نعمت ها و مواهب الهی در آن جمع است و لذا می توان آن را به عنوان « بهشت برین » (بهترین و برترین باغ های بهشت) نامید .

تعبیر به « ارث بردن » ممکن است اشاره به این باشد که مؤمنان بدون زحمت به آن می رسند ، همانند ارث که انسان زحمتی برای آن نکشیده است ، درست است که نایل شدن به مقامات عالی بهشت ،

(۲۰) سوره مُؤمنون

بسیار تلاش و کوشش و پاکی و خودسازی می خواهد ولی آن پاداش عظیم در مقابل این اعمال ناچیز به قدری زیاد است که گویی انسان بی زحمت به آن رسیده است .

تأمین آب بر اساس برنامه منظم

۱۸ وَاَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءًبِقَدَرٍفَاَسْکَنّاهُ فِی الْاَرْضِ وَاِنّا عَلی ذَهابٍ بِهِ لَقادِرُوْنَ

و از آسمان آبی به اندازه معین نازل کردیم و آن را

در زمین(در مخازن مخصوصی)ساکن نمودیم و مابر از بین بردن آن کاملاً قادریم .

نه آن قدر زیاد که زمین ها را در خود غرق کند و نه آن قدر کم که تشنه کامان در جهان گیاهان و حیوانات سیراب نگردند .

آری از « آسمان » که بگذریم و به « زمین » بپردازیم ، یکی از مهم ترین مواهب الهی آبی است که مایه حیات همه موجودات زنده است.

سپس به مسأله مهم تری در همین رابطه که مسأله ذخیره آب ها درمنابع زیرزمینی است ، پرداخته و می گوید: « فَاَسْکَنّاهُ فِی الْاَرْضِ وَ اِنّا عَلی ذَهابٍ بِهِ لَقادِروُنَ » .

می دانیم قشر رویین زمین ، از دو طبقه کاملاً- مختلف تشکیل یافته است ؛ طبقه نفوذپذیر و طبقه نفوذناپذیر . اگر تمام قشر زمین ، نفوذپذیر بود ، آب های باران فورا در اعماق زمین فرو می رفتند و بعد از یک باران ممتد و طولانی همه جا خشک می شد و قطره ای آب پیدا نبود .

جزء هیجدهم (۲۱)

و اگر تمام قشر زمین ، طبقه نفوذناپذیر همچون گِل رس بود ، تمام آب های باران در سطح زمین می ماندند ، آلوده و متعفن می شدند و عرصه زمین را بر انسان تنگ می کردند و این آبی که مایه حیات است ، مایه مرگ انسان می شد .

ص:۱۸

ولی خداونـد بزرگ و منّان قشر بالا را نفوذپذیر و قشـر زیرین را نفوذناپذیر قرار داده تا آب ها در زمین فرو روند و در منطقه نفوذناپـذیر مهارشونـد و ذخیره گردنـد و بعدااز طریـق چشـمه هـا، چـاه هـا و قنـات هـا مـورد اسـتفاده واقـع شونـدبی آن که بگندندوتولیدمزاحمت کنندیاآلودگی پیداکنند.

(۲۲) سوره مُؤمنون

این آب گوارایی را که مـا امروز از چاه عمیق بیرون می کشـیم و با نوشـیدن آن ، جان تازه ای پیـدا می کنیم ، ممکن است از قطرات بارانی باشـد که هزاران سال قبل از ابرها نازل شـده و در اعماق زمین برای امروز ذخیره گشـته است ، بی آن که فاسـد شود .

به هرحال کسـی که انسان را برای زندگی آفرید و مهم ترین مایه حیات او را آب قرار داد، منابع بسـیار مهمی برای ذخیره این ماده حیاتی قبل از او آفریده و آب ها را در آن ذخیره کرده است.

نعمت میوه های خوشمزه

۱۹ فَاَنْشَأْنا لَكُمْ بِهِ جَنّاتٍ مِنْ نَخيلٍ وَ اَعْنابٍ لَكُمْ فيها فَواكِهُ كَثيرَةٌ وَ مِنْها تَأْكُلُونَ

سپس به وسـیله آن باغ هایی از درخت نخل وانگوربرای شـما ایجاد کردیم ، باغ هایی که در آن میوه های بسیار است و از آن تناول می کنید .

خرما و انگور تنها محصول آن ها نیست ، بلکه این دو محصول عمده و پرارزش آن ها است ، وگرنه انواع مختلفی از دیگر میوه ها در آن یافت می شود .

جمله « وَ مِنْها تَأْكُلُونَ » (از آن می خورید) ممکن است اشاره به این باشدکه محصول این باغ های پربرکت ، تنها میوه های آن ها نیست بلکه خوردنی ، بخشی از آن است .

جزء هیجدهم (۲۳)

این باغ ها (از جمله نخلستان ها) استفاده های فراوان دیگری برای زندگی انسان دارد ، از برگ های آن ها ، فرش و گاهی لباس درست می کنند ، از چوب های آن ها خانه می سازند ، از ریشه ها و برگ ها و میوه های بعضی از این درختان مواد دارویی می گیرند و نیز از بسیاری از آن ها علوفه برای دام ها و از چوب آن ها برای سوخت استفاده می کنند .

در آیات فوق مبدأ حیات انسانی آب نطفه شمرده شده و مبدأ حیات گیاهی ، آب باران ، در واقع این دو نمونه برجسته حیات، هر دو از آب سرچشمه می گیرند ، آری قانون خداوند ، قانون واحد و گسترده ای در همه جا است .

ص:۲۰

میوه پرخاصیّت زیتون

۲۰ وَ شَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْناءَ تَنْبُتُ بِالدُّهْنِ وَ صِبْغٍ لِلْآكِلِينَ

و نیز درختی که از طور سینا می روید و از آن روغن و «نان خورش» برای خورندگان فراهم می گردد .

واژه « صِبْغ » در اصل به معنی رنگ است ولی از آن جا که انسان به هنگام خوردن غذا ، معمولاً نان خود را با خورشی که می خورد ، رنگین می کند ، به تمام انواع خورش ها « صِبْغ » گفته شده است ، به هرحال کلمه « صِبْغ » ممکن است اشاره به همان روغن زیتون باشد که با نان می خوردند و یا انواع نان خورش ها که از درختان دیگر استفاده می کردند .

در این که منظور از « طُورِ سَيْناءَ » چیست، مفسران دو احتمال عمده داده اند ؛

نخست این که اشاره به همان « کوه طور » معروف است که در صحرای سینا قرار دارد و اگر می بینیم که قرآن در این جا درخت زیتون را به عنوان درختی که از کوه طور می روید توصیف کرده ، به خاطر آن است که عرب های حجاز هنگامی که از بیابان های خشک این منطقه

می گذشتند و به شمال رو می آوردند ، نخستین منطقه ای که در آن به درخت های پربار زیتون برخورد می کردند ، منطقه طور در جنوب صحرای سیناء بوده است ، مشاهده نقشه جغرافیایی این مطلب را به خوبی روشن می کند .

احتمال دیگر این که طور سیناء جنبه توصیفی دارد و به معنی کوه پربرکت یا کوه پردرخت یا کوه زیبا است (چون « طور » به معنی کوه و « سیناء » به معنی پربرکت و زیبا و مشجّر است) .

شیر و گوشت غذای لذیذ

۲۱ وَ اِنَّ لَکُمْ فِی الْأَنْعامِ لَعِبْرَهً نُسْقیکُمْ مِمّا فی بُطُونِهاوَ

(۲۶) سوره مُؤمنون

لَکُمْ فیها مَنافِعُ کَثیرَهٌ وَ مِنْها تَأْکُلُونَ

و برای شما در چهارپایان عبرتی است از آن چه در درون آن ها است (از شیر) شما را سیراب می کنیم و برای شمادرآن هامنافع فراوانی است واز گوشت آن ها می خورید.

آری شیر گوارا ، این غذای نیروبخش و کامل از درون این حیوانات ، از لابلای خون و مانند آن بیرون می فرستیم تا بدانید چگونه خداوند قدرت دارد از میان چنین اشیاء ظاهرا آلوده ای یک نوشیدنی به این پاکی و گوارایی بیرون فرستد .

سپس می افزاید : « وَ لَكُمْ فيها مَنافِعُ كَثيرَةٌ وَ مِنْها تَأْكُلُونَ » .

علاوه بر گوشت که آن نیز درحد اعتدالش از بخش های عمده مواد غذایی مورد نیاز بدن را تشکیل می دهد ، از چرم آن ها انواع لباس و خیمه های پردوام و از پشم آن ها انواع لباس ها و پوشش ها و فرش ها و از بعضی از اجزای بدن آن ها مواد دارویی و حتی از مدفوع آن ها مواد تقویت کننده برای درختان و زراعت ها تهیه می کنید .

جزء هیجدهم (۲۷)

۲۲ وَ عَلَيْها وَ عَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ

و بر آن ها و بر کشتی ها سوار می شوید .

ازهمه این ها گذشته ازچهارپایان به عنوان مرکب های راهواردر خشکی و از کشتی ها برای دریاهااستفاده کرده «بر چهارپایان و کشتی ها سوار و به منزلگاه های مقصود خود می رسید».(۱)

این همه آثار و خواص و فواید در این حیوانات به راستی مایه عبرت است ، هم انسان را با آفریننده این همه نعمت آشنا می سازد و هم حسّ شکرگزاری را در او برمی انگیزد .

تنها سؤالی که این جا باقی می ماند، این است که چگونه چهارپایان

و کشتی هادریک ردیف قرار گرفته اند؟اماباتوجه به یک نکته پاسخ این سؤال روشن می شود؛ زیراانسان نیازبه مرکب در همه روی زمین دارد ، در کنار مرکب برای خشکی ، مرکب های دریایی یعنی کشتی ها را ذکر می کند .

۱ به «تفسیر نمونه»، جلد ۱۱، ذیل آیه ۸۰ سوره نحل مراجعه فرمایید .

(۲۸) سوره مُؤمنون

ریشه گمراهی ها تعطیل شدن تفکّر و اندیشه است

۶۸ اَفَلَمْ یَدَّبَّرُوُاالْقَوْلَ اَمْ جاءَهُمْ ما لَمْ یَأْتِ اباءَهُمُ الْاَوَّلینَ

آیا آن هادر این گفتار تدبّر نکردند ؟ یااین که مطالبی برای آنان آمده که برای نیاکانشان نیامده است ؟

نخستین عامل بدبختی کفار و گمراهان ، تعطیل اندیشه وتفکر در محتوای دعوت تواست که اگر بود ، مشکلات آن ها حل می شد .

درمرحله دوم می گوید: «اَمْ جاءَهُمْ ما لَمْ یَأْتِ اباءَهُمُ الْاَوَّلینَ» .

یعنی اگر توحید و معاد و دعوت به نیکی ها و پاکی ها تنها از ناحیه تو بود ، ممکن بود بهانه کنند که این ها سخنان نوظهوری است که ما نمی توانیم زیر بار آن برویم .

اگر این مطالب حق بود، چرا خدا که به همه انسان ها نظر لطف و مرحمت دارد ، برای گذشتگان نفرستاد ؟

اما باتوجه به این که محتوای دعوت تو ازنظر اصول و اساس ، همان محتوای دعوت همه پیامبران است ، این بهانه جویی ها بی معنی است .

جزء هیجدهم (۲۹)

۶۹ اَمْ لَمْ یَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْکِرُونَ

یا این که پیامبرشان را نشناختند (و از سوابق او آگاه نیستند) که او را انکار می کنند ؟

یعنی اگر این دعوت از ناحیه شخص مرموز یامشکوکی صورت گرفته بود ، ممکن بود بگویند : سخنانش حق است اما خودش شخص ناشناخته و مرموزی است ، نمی توان به ظاهر سخنانش فریب خورد .

ولی این ها سابقه ات راخوب می دانند، درگذشته تو را « محمد امین » می خواندند، به دانش و امانت تو معترف بودند، پدر و مادر و قبیله ات را خوب می شناسند، پس جایی برای این بهانه ها نیست .

۷۰ اَمْ یَقُولُونَ بِهِ جِنَّهٌ بَلْ جاءَهُمْ بِالْحَقِّ وَ اَکْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ کارِهُونَ

یا می گویند : او دیوانه است ؟ ولی او حق را برای آن ها آورده اما اکثرشان از حق کراهت دارند .

یعنی شخص او را به خوبی می شناسیم ، مشکوک و مرموز نیست

(۳۰) سوره مُؤمنون

اما به عقل و فکر او ایمان نداریم ، چه بسا این سخنان رااز روی جنون می گوید ، چراکه با افکار عمومی محیط هماهنگ نیست و این ناهماهنگی و سنت شکنی دلیل بر دیوانگی است .

قرآن بلافاصله برای نفی این بهانه جویی می گوید: « بَلْ جاءَهُمْ بِالْحَقِّ وَ اَکْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ کارِهُونَ » .

آری این ها سخنان حکیمانه ای است منتها چون با تمایلات هوس آلود این گروه هماهنگ نیست ، آن را نفی کرده و برچسب افکار جنون آمیز به آن می زنند .

چرا اکثریت تمایل به حق ندارند ؟ کدام اکثریت ؟

در بسیاری از آیات قرآن همچون آیه فوق ، « اکثریت » مورد مذمت و نکوهش قرار گرفته اند ، درحالی که می دانیم در دنیای امروز ، معیار قضاوت و سنجش خوب و بد اکثریت جامعه ها محسوب می شود و این امر بسیار سؤال انگیز است .

در این جا از آیاتی که بعد از ذکر کلمه « اَکْثَر » ضمیر « هُمْ » را

جزء هیجدهم (۳۱)

ذکرمی کند و غالبا به کافران و مشرکان و امثال آن ها اشاره می کند، سخن نمی گوییم که از موضوع بحث ما خارج است ، بلکه سخن از آیاتی است که عنوان « اَکْثَرُ النّاسِ » (اکثر مردم) دارد ، مانند ؛

۲۴۳ / بقره ؛ « وَ لکِنَّ اَکْثَرَ النّاسِ لا یَشْکُرُونَ: ولی اکثر مردم شکرگزار نیستند » .

۱۸۷ / اعراف ؛ « وَ لکِنَّ اَکْثَرَ النّاسِ لا یَعلَمُونَ : ولی اکثر

ص:۲۶

مردم نمی دانند » .

۱۷ / هود ؛ « وَ لکِنَّ اَکْثَرَ النّاسِ لا یُؤْمِنُونَ : ولی اکثر مردم ایمان نمی آورند » .

۱۰۳ / یوسف ؛ « وَ مااَکْثَرُالنّاسِ وَ لَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنینَ : اکثر مردم هر چند کوشش و تلاش کنی ، ایمان نمی آورند» .

۸۹ / اسراء ؛ « فَاَبی اَکْثَرُ النّاسِ اِلاّ کُفُورا : اکثر مردم جز کفران و انکار حق کاری ندارند » .

۱۱۶ / انعام ؛ « وَ اِنْ تُطِعْ اَکْثَرَ مَنْ فِی الْاَرْضِ یُضِلُّوکَ عَنْ سَبیلِ اللّهِ : اگر از اکثر مردم روی زمین اطاعت کنی تو را از راه خدا منحرف و گمراه می سازند » .

(۳۲) سوره مُؤمنون

از سوی دیگر در بعضـی از آیات قرآن راه و رسم اکثریت مؤمنان به عنوان یک معیار صحیح مورد توجه قرار گرفته است ، در آیه ۱۱۵ سوره نساء می خوانیم : « وَ مَنْ یُشاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ ما تَبَیَّنَ لَهُ الْهُدی وَ یَتَّبِعْ غَیْرَ سَبیلِ الْمُؤْمِنینَ نُوَلِّهِ ما تَوَلّی وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ سائَتْ مَصیرا : هرکس از در مخالفت با پیامبر درآیـد و از طریقی جز طریق مؤمنان پیروی کنـد ، او را به همان راه که می رود ، می بریم و به دوزخ می فرستیم و بد جایگاهی دارد » .

در روایات اسلامی در بحث روایات متعارض می بینیم که : یکی از معیارهای ترجیح همان شهرت در میان اصحاب و یاران و پیروان ائمه هدی است ، چنان که امام صادق فرمود : « هنگامی که دو نفر قاضی اختلاف نظر پیدا کنند و سرچشمه آن ، اختلاف روایات باشد ، باید نگاه کرد و دید که کدام یک از دو روایت مورد قبول نزد اصحاب تو است ؟

جزء هیجدهم (۳۳)

باید آن را گرفت و روایتی که نزد اصحاب مشهور نیست ، رها کرد ، چراکه روایت مشهور ، شکی در آن نیست » .(۱)

در « نهج البلاغه » می خوانیم : « وَ اَلْزِمُوا السَّوادَ الْاَعْظَمِ ، فَاِنَّ یَدَ اللّهِ مَعَ الْجَماعَهِ وَ اِیّاکُمْ وَ الْفُرْقَهَ ، فَاِنَّ الشّاذَّ مِنَ النّاسِ لِلشَّیْطانِ ، کَما اَنَّ الشّاذَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذِّئْبِ : همیشه همراه جمعیت های بزرگ باشید که دست خدا با جماعت است و از پراکندگی بپرهیزید که انسان تک و تنها ، بهره شیطان است چونان که گوسفند تنها ، طعمه گرگ » .(۲)

و نیز در « نهج البلاغه » می خوانیم : « وَ اَلْزَمُوا ما عَقَدَ عَلَیْهِ حَبْلُ

الْجَماعَهِ : آن چه را که پیوندجمعیت باآن گره خورده است، رهامکنید » .(۳)

و به این ترتیب ممکن است برای بعضی میان این دو گروه از آیات و روایات تضادی تصور شود .

۱ « وسائل الشیعه » ، جلد ۱۸ ، کتاب القضاء ، صفحه ۷۶ .

۲ «نهج البلاغه» ، خطبه ۱۲۷ و ۱۵۱ .

۳ « نهج البلاغه » ، خطبه ۱۲۷ و ۱۵۱ .

(۳۴) سوره مُؤمنون

از سوی دیگر ممکن است این فکر پیدا شود که اسلام نمی تواند با حکومت دموکراسی کنار بیاید ، چراکه پایه دموکراسی ، بر آراء اکثریت مردم است که قرآن شدیدا آن را مورد نکوهش قرار داده است .

ولی با کمی دقت در همان آیات و روایاتی که در بالا آوردیم و مقایسه آن ها باهم ، منظور و مفهوم واقعی آن ها روشن می گردد :

جان کلام این جا است که اگر اکثریت مؤمن و آگاه و در مسیر حق باشند، نظرات آن هامحترم و غالبامطابق واقع است و بایدازآن پیروی کرد.

ولی اگر اکثریت ناآگاه و جاهل و بی خبر ، یا آگاه اما تسلیم هوا و هوس باشند ، نظرات آن ها غالبا جنبه انحرافی دارد و پیروی از آن چنان که قرآن می گوید ، انسان را به ضلالت و گمراهی می کشد .

روی این حساب برای به دست آمدن یک« دموکراسی سالم » باید نخست کوشش کردکه توده های جامعه آگاه و مؤمن گردند ، سپس نظرات اکثریت را معیار برای پیشبرد اهداف اجتماعی قرار داد ، وگرنه

دموکراسی بر اساس نظرات اکثریت گمراه ، جامعه را به جهنم می فرستد.

جزء هیجدهم (۳۵)

ذکر این مسأله نیز ضروری است که به اعتقاد ما حتی اکثریت آگاه و رشید و باایمان ، درصورتی نظراتشان محترم است که برخلاف فرمان الهی و کتاب و سنت نبوده باشد .

گفتنی است که بخشی از الزامات جوامع امروز در زمینه پناه بردن به آراء اکثریت ، از این جا ناشی می شود که آن ها معیار دیگری در دست ندارند که روی آن تکیه کنند ، آن ها برای کتب آسمانی و برنامه های انبیاءحسابی بازنکرده اند، تنها چیزی که برای آن ها باقی مانده ، توده های مردم است و از آن جا که قدرت آگاهی بخشی به این توده ها را ندارند ، به علاوه بسیار می شود که ناآگاهی توده ها برای آن ها به صرفه مقرون تر است و به آسانی و از طریق تبلیغات می توانند آن ها را به دنبال خود بکشند ، لذا اکثریت کَمّی را معیارقرارداده تا سر و صداهاخاموش گردد .

گوش و چشم و عقل ابزار اصلی شناخت علوم و حقایق

۷۸ وَ هُوَ الَّذی اَنْشَاَلَکُمُ السَّمْعَ وَ الْاَبْصارَ وَ الْاَفْئِدَهَ قَلیلًا ما تَشْکُرُوْنَ

(۳۶) سوره مُؤمنون

او کسی است که برای شما گوش و چشم و قلب (عقل) ایجاد کرد ، اما کمتر شکر او به جا می آورید .

ص:۳۰

تکیه بر این سه موضوع (گوش و چشم و عقل) به خاطر آن است که ابزار اصلی شناخت انسان این سه می باشد ، مسائل حسّی را غالبا از طریق چشم و گوش درک می کند و مسائل غیرحسّی را به وسیله نیروی عقل .

برای پی بردن به اهمیت این دو حس ظاهر (بینایی و شنوایی) کافی است که حالتی را که به انسان بر اثر فقدان این دو دست می دهد ، در نظر بگیریم که تا چه حد دنیای او محدود و خالی از هرگونه نور و روشنایی ، بیداری و آگاهی می گردد حتی بر اثر فقدان این دو عملاًـ بسیاری دیگر از حواس خود را از دست می دهد ، زبان و گویایی که در آغاز از طریق شنوایی به کار می افتد و رابط میان انسان و دیگران است ، دیگر کاری از او ساخته نیست (کرهای مادرزاد همیشه لالند با این که زبانشان عیب و آفتی ندارد) .

جزء هیجدهم (۳۷)

و به این ترتیب این دو حس ، کلید عالم محسوساتند ، سپس نوبت به عقل می رسد که کلید جهان ماوراء حس و عالَم ماوراء طبیعت است و در عین حال مأمور نقّادی ، نتیجه گیری ، جمع بندی و تعمیم و تجزیه در فرآورده های آن دو حس است .

آیا کسانی که این سه وسیله بزرگ شناخت را سپاس نگویند

ص:۳۱

، درخور سرزنش و ملامت نیستند ؟ و آیا دقت در ریزه کاری های این سه وسیله مؤثر کافی نیست که انسان را به خالق آن ها آشنا سازد ؟

شرک جهان را به تباهی می کشد

۹۱ مَا اتَّخَذَ اللّهُ مِنْ وَلَدٍ وَ ما کانَ مَعَهُ مِنْ اِلهٍ اِذا لَذَهَبَ کُلُّ اِلهٍ بِماخَلَقَ وَلَعَلابَعْضُهُمْ عَلی بَعْضٍ سُبْحانَ اللّهِ عَمّا یَصِفُونَ

خـدا هرگز فرزنـدی برای خود برنگزیده و معبود دیگری با او نیست که اگر چنین می شد، هریک از خدایان مخلوقات خودرا تدبیر و اداره می کردند و بعضـی بربعضـی دیگر تفوق می جسـتند (و جهان هستی به تباهی کشـیده می شد) منزه است خدا از توصیفی که آن ها می کنند .

(۳۸) سوره مُؤمنون

اعتقاد به وجود فرزند برای خدا منحصـر به مسـیحیان نیست که عیسـی را فرزند حقیقی او می خوانند، این اعتقاد برای مشرکان نیز بودکه فرشـتگان را دختران خدا می پنداشـتند و شاید مسـیحیان این عقیده را از مشـرکین پیشین گرفته بودند ، به هرحال از آن جا که فرزند از نظر ذات و حقیقت، بخشـی از پدر است، برای فرشـتگان یا حضرت مسیح و غیر او ، سهمی از الوهیت قائل بودند و این از روشن ترین مظاهر شرک است .

ما به خوبی مشاهـده می کنیم که نظام واحـدی بر پهنه هستی حکومت می کند ، قوانین حاکم بر این جهان در زمین و آسـمان همه یکسـان است ، نوامیسـی که بر یـک ذره فوق العاده کوچک اتم حکمفرما است ، بر منظومه شمسـی و منظومه های عظیم دیگر نیز حـاکم است و به گفته دانشـمندان اگر یـک اتم را بزرگ کنیم ، شـکل منظومه شمسـی را به خود می گیرد و اگر به عکس منظومه شمسی را کوچک کنیم، به صورت یک اتم در می آید .

جزء هیجدهم (۳۹)

مطالعاتی که صاحب نظران در علوم مختلف با وسایل جدیـد درباره جهان های دوردست کرده اند ، نیز همه حاکی از وحدت نظام کلی جهان است ، این از یک سو .

ازسوی دیگر لازمه«تعدد»، همیشه «تباین» است، چراکه اگر دو چیز ازهرنظر واحد باشند، یک چیز می شوند و دوگانگی معنی نخواهدداشت.

بنـابراین اگر برای این جهـان خـدایان متعـدد فرض کنیم ، این چنـدگانگی بر مخلوقـات جهـان و نظـام حاکم بر آن ها اثر می گذارد و نتیجه آن عدم وحدت نظام آفرینش خواهد بود .

و از این گذشـته هر موجودی خواهـان تکامـل خویش است ، مگر آن وجودی که از هر نظر کامل بوده باشـد که تکامل در او مفهوم ندارد و در

مورد بحث ما که برای خـدایان قلمروهای جداگانه فرض کردیم و طبعا هیچ کدام دارای کمال مطلق نیسـتند ، طبیعی است که هرکـدام درصـدد تکامـل خویش است و می خواهـد عـالم هستی را دربست در قلمرو خود قرار دهـد و لازمه آن برتری طلبی هریک بر دیگری است و نتیجه آن ازهم پاشیدن نظام هستی است.

(۴۰) سوره مُؤمنون

نظام واحد جهانی

تنهـا سؤالی که در این جا باقی می مانـد ، این است که ؛ این ها همه در صورتی است که خـدایان را برتری طلب فرض کنیم ، اما اگر آن ها حکیم و آگاه باشند ، چه مانعی دارد مثلاً جهان را با نظام شورایی اداره کنند ؟

ما بدون شک نظام واحدی را در این جهان حکمفرما می بینیم ، نظامی که در همه جهات هماهنگ است ، قوانینش ثابت و در آسمان و زمین جاری است ، برنامه هایش با هم منطبق و اجزایش متناسب است .

این هماهنگی قوانین و نظامات آفرینش از این حکایت می کنـد که از مبدأ واحدی سرچشـمه گرفته است ، چراکه اگر مبدأها متعـدد بود و اراده ها مختلف ، این هماهنگی هرگز وجود نداشت و همان چیزی که قرآن از آن تعبیر به « فَساد » می کند ، در عالم به وضوح دیده می شد .

جزء هیجدهم (۴۱)

ما اگر کمی اهل تحقیق و مطالعه باشیم ، از بررسی یک کتاب به خوبی می توانیم بفهمیم آن را یک نفر نوشته یا چند نفر ؟ کتابی که تألیف یک نفر است ، هماهنگی و انسجام مخصوص در میان عبارات ، جمله بندی ها ، تعبیرات مختلف ، کنایات و اشارات ، عناوین و تیترها ، طرز ورود و خروج در بحث ها ، خلاصه تمام قسمت هایش یک پارچه و هم صدا است ، چرا که زاییده یک فکر و تراوش یک قلم است .

اما اگر دو یا چند نفر ، هر چند همه دانشمند باشند و صمیمی و دارای روح همکاری نزدیک ، هر کدام تألیف بخشی از آن را برعهده گیرد ، باز در اعماق عبارات و الفاظ ، طرز بحث ها ، آثار این دوگانگی و چندگانگی نمایان است .

دلیل آن هم روشن است، زیرا دو نفر هر قدر همفکر و هم سلیقه باشند بالاخره دو نفرند، اگر همه چیز آن ها یکی بود ، یک نفر می شدند ، بنابراین به طور قطع باید تفاوت هایی داشته باشند تا بتوانند دو نفر باشند و این تفاوت سرانجام کار خود را خواهد کرد و اثرش را در نوشته های آن ها خواهد گذاشت .

(۴۲) سوره مُؤمنون

حال هرقدر این کتاب، بزرگ تر و مفصل تر باشد و در موضوعات متنوع تری بحث کند ، زودتر این ناهماهنگی احساس می شود .

کتاب بزرگ عالم آفرینش که عظمتش به قـدری است که ما با تمام وجودمان در لابلای عباراتش گم می شویم، نیز مشـمول همین قانون است .

درست است که ما حتّی در تمام عمر نمی توانیم تمام این کتاب را مطالعه کنیم اما با همین اندازه که توفیق مطالعه نصـیب ما و کل دانشـمندان جهان شـده است، آنچنان هماهنگی دارد که از وحـدت مؤلف به خوبی حکایت می کند، ما هر چه این کتاب عجیب را ورق می زنیم در همه جـا آثـار یـک نظم عـالی و انسـجام و هماهنگی غیرقابل توصـیف در میان کلمات و سـطور و صفحاتش نمایان است.

اگر در اداره این جهان و نظامات آن، اراده ها و مبدأهای متعددی دخالت داشت این هماهنگی امکان پذیر نبود.

جزء هیجدهم (۴۳)

راستی چرا دانشـمندان فضائی می توانند سـفینه های فضاپیما را با دقت کامل به فضا بفرسـتند، و قایق ماه نشـین آن را دقیقا در همان محلی که از نظر علمی پیش بینی کرده انـد فرود آورنـد، سـپس آن را از آن جا حرکت داده در محل پیش بینی شده در زمین پائین بیاورند؟!

آیا این دقت محاسبات به خاطر این نیست که نظام حاکم بر کل هستی که پایه محاسبات این دانشمندان است دقیق و منسجم

و هماهنگ است که اگر یک ذره ناهماهنگی (از نظر زمان یکصدم ثانیه) کم و زیادی در آن بود تمام محاسباتشان به هم می خورد.

کوتاه سخن این که: اگر دو یا چند اراده در عالم حاکم بود، هریک اقتضایی داشت و هر کدام اثر دیگری را خنثی می کرد و سرانجام جهان به فساد می گرائید .

در این جا سؤالی مطرح است که پاسخ آن را از توضیحات گذشته می توان دریافت، سؤال این است: تعدد خدایان در صورتی منشأ فساد در جهان می شود که آن ها به مبارزه با یکدیگر برخیزند، اما اگر قبول کنیم آن ها افرادی حکیم و آگاهند، حتما با کمک هم جهان را اداره می کنند .

(۴۴) سوره مُؤمنون

پاسخ این سؤال چندان پیچیده نیست، حکیم بودن آن ها، تعدد آن ها را از بین نمی برد، هنگامی که بگوئیم آن ها متعددند، مفهومش این است که از هر نظر یکی نیستند، چرا که اگر از تمام جهات یکی بودند، یک خدا می شدند، بنابراین هر جا تعدد است حتما تفاوت ها و اختلافاتی وجود دارد، که خواه ناخواه در اراده و عمل اثر می گذارد و جهان هستی را به هرج و مرج و فساد می کشاند.

این برهان تمانع را به صورت های دیگری نیز بیان کرده اند که از

حوصله بحث ما بیرون است و آنچه در بالا گفتیم بهترین طرز بیان آن است.

در بعضی از این استدلال ها، روی این نکته تکیه شده است که اگر دو اراده در آفرینش حکمفرما بود، اصلاً جهانی موجود نمی شد، در حالی که آیه فوق، سخن از فساد جهان و اختلال نظم می گوید، نه از موجودنشدن جهان.

جزء هیجدهم (۴۵)

جالب این که در حدیثی که هشام بن حکم از امام صادق علیه السلام نقل کرده چنین می خوانیم: که امام علیه السلام در پاسخ مرد بی ایمانی که سخن از تعدد خدایان می گفت: فرمود: این دو خدایی که تو می گویی یا هر دو قدیم و ازلی و نیرومندند و یا هر دو ضعیف و ناتوان، یا یکی قوی و دیگری ضعیف ؟

اگر هر دو قوی باشند چرا هر کدام دیگری را کنار نمی زند و تدبیر جهان را به تنهایی بر عهده نمی گیرد، و اگر چنین گمان کنی که یکی قوی و دیگری ضعیف است، توحید خدا را پذیرفته ای، زیرا دومی ضعیف است و ناتوان، بنابراین خدا نیست .

و اگر بگویی آن ها دو هستند، از دو حال خارج نیست، یا از تمام جهات متفقند یا مختلف، اما هنگامی که ما آفرینش را منظم می بینیم

و کواکب آسمان هر کدام در مسیر ویژه خود سیر می کنند و شب و روز با نظم خاصی جانشین یکدیگر می شوند و خورشید و ماه هر یک، برنامه ویژه خود را دارند، این هماهنگی تدبیر جهان و انسجام امورش دلیل بر این است که مدبّر یکی است.

(۴۶) سوره مُؤمنون

از این گذشته، اگر ادعا کنی خداوند دو تا است لابد در میان آن ها باید فاصله ای (امتیازی) باشد تا دوگانگی درست شود، در این جا آن فاصله (امتیاز) خود موجود سومی: ازلی خواهد بود، و به این ترتیب خدایان، سه می شوند، و اگر بگویی سه هستند، باید میان آن ها دو فاصله (امتیاز) باشند، در این صورت باید به پنج وجود قدیم ازلی قائل شوی، و به همین ترتیب، عدد بالا می رود و سر از بی نهایت درمی آورد. (۱)

آغاز این حدیث، اشاره به برهان تمانع است، و ذیل آن اشاره به برهان دیگری است، که آن «برهان فُرْجَه» یا «تفاوت مابِهِ الْاِشْتِراکُ، و مابِهِ الْاِمْتِیازُ» می گویند.

جزء هیجدهم (۴۷)

درحدیث دیگری می خوانیم که «هشام بن حکم» از امام صادق علیه السلام پرسید: «مَا الدَّلیلُ عَلی اَنَ اللّه ِواحِدٌ؟ قالَ: اِتِّصالُ التَّدْبیرِ وَ تَمامُ

۱- « توحید صدوق » ، (طبق نقل تفسیر نُورُالثَّقَلَیْن، ج ۳، صفحه ۴۱۷ و ۴۱۸) .

الصُّنْعِ، کَما قالَ اللّه ُعَزَّ وَ جَلَّ: لَوْ کانَ فیهِما الِهَهٌ اِلّااللّه ُلَفَسَدَتا» .

هشام می گوید: عرض کردم چه دلیلی بر یگانگی خدا وجود دارد؟ فرمود: پیوستگی و انسجام تدبیر جهان، و کامل بودن آفرینش، آن گونه که خداوند متعال فرموده: «لَوْ کانَ فیهِما الِهَهٌ اِلّا اللّه ُلَفَسَدَتا» (اگر در آسمان و زمین، خدایانی جز اوبودند جهان به فساد کشانده می شد). (۱)

پاسخ بدی به نیکی

۹۶اِدْفَعْ بِالَّتی هِیَ اَحْسَنُ السَّیِّئَهَ نَحْنُ اَعْلَمُ بِما یَصِفُونَ

بدی را از راهی که بهتر است ، دفع کن (و پاسخ بدی را به نیکی ده) ما به آن چه آن ها توصیف می کنند، آگاه تریم .

درسیره پیشوایان وروش عملی پیامبرگرامی صلی الله علیه و آله وائمه هدی علیهم السلام

(۴۸) سوره مُؤمنون

بسیار دیده ایم افراد یا جمعیت هایی را که مرتکب بدترین جنایات شده اند ، به نیکی پاسخ گفته و مشمول محبتشان ساخته اند و همین سبب انقلاب و دگرگونی روحی و بازگشت آن ها به طریق حق گردیده است .

قرآن بارها و از جمله در آیه فوق این امر را به عنوان یک اصل در

۱- « توحید صدوق » ، (طبق نقل تفسیر نُورُالثَّقَلَیْن، ج ۳، صفحه ۴۱۷ و ۴۱۸) .

مبارزه با بدی ها به مسلمانان گوشزد می کند و حتی در آیه ۳۴ سوره فصلت می گوید : « فَإِذَا الَّذی بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُ عَداوَةٌ کَأَنَّهُ وَلِیٌّ حَمیمٌ : نتیجه این کار آن خواهد شد که دشمنان سرسخت ، دوستان گرم و صمیمی شوند » .

ولی ناگفته پیدا است که این دستور مخصوص مواردی است که دشمن از آن سوءاستفاده نکند ، آن را دلیل بر ضعف نشمارد و بر جرأت و جسارتش افزوده نگردد .

از وسوسه های شیطان به خدا پناه برید

۹۷ وَ قُلْ رَبِّ اَعُوذُ بِکَ مِنْ هَمَزاتِ الشَّیاطینِ

جزء هیجدهم (۴۹)

و بگو:پروردگارا!من ازوسوسه های شیاطین به توپناه می برم.

۹۸ وَ اَعـُوذُ بِکَ رَبِّ اَنْ یَحْضُروُنِ

و از این که آنان نزد من حاضر شوند، نیز به تو پناه می برم ای پروردگار .

« هَمَزات » جمع « هَمْزَه » به معنی دفع و تحریک باشدت است و اگر به حرف هَمْزَه ، « هَمْزَه » می گویند ، به خاطر آن است که از انتهای گلو با شدت بیرون می آید و به گفته بعضی از مفسران « هَمْز » و « غَمْز » و « رَمْز » هرسه یک معنی را می رساند ، اما « رَمْز » به مرحله

خفیف و « غمز » از آن شدیدتر و « همز » نهایت شدت را بیان می کند .

و با توجه به این که « شیاطین » جمع است ، همه شیطان های آشکار و پنهان ، انس و جن را شامل می گردد .

در تفسیر « علیّ بن ابراهیم » می خوانیم که امام در معنی آیه « قُلْ رَبِّ اَعُوذُ بِکَ مِنْ هَمَزاتِ الشَّیاطینِ » فرمود: « هُوَ ما یَقَعُ فی قَلْبِکَ مِنْ وَسْوَسَهِ الشَّیْطانِ : منظور از آن ، وسوسه های شیطانی است که در قلب تو می افتد » .(۱)

(۵۰) سوره مُؤمنون

آن جا که پیامبر صلی الله علیه و آله باداشتن مقام عصمت و مصونیت الهی ، چنین تقاضایی را از خدا می کند ، تکلیف دیگران روشن است ، باید همه مؤمنان از پروردگار که مالک و مدبر آن ها است ، بخواهند لحظه ای آن ها را به حال خودشان وانگذارد ، نه تنها تحت تأثیر وسوسه شیاطین قرار نگیرند ، بلکه در مجلس آن ها نیز حضور نیابند .

به این ترتیب همه نوجوانان عزیز باید به طور مداوم از القائات شیطانی برحذر باشند و همیشه خود را از این نظر در پناه او قرار دهند .

۱- « نُورُالثَّقَلَیْن » ، جلد ۳ ، صفحه ۵۵۲ .

۱۱۵ اَفَحَسِبْتُمْ اَنَّما خَلَقْناکُمْ عَبَثا وَ اَنَّکَمْ اِلَیْنا لا تُرْجَعُونَ

ولی آیاگمان کرده ایدکه ما شمارا بیهوده آفریده ایم و به سوی ما بازگشت نخواهیدکرد؟

این جمله کوتاه و پرمعنی یکی از زنده ترین دلایل رستاخیز و حساب و جزای اعمال را بیان می کند و آن این که اگر راستی قیامت و معادی در کار نباشد ، زندگی دنیا عبث و بیهوده خواهد بود، زیرا زندگی این جهان با تمام مشکلاتی که دارد و با این همه تشکیلات و مقدمات و برنامه هایی که خدا برای آن چیده است ، اگر صرفا برای همین چندروز باشد، بسیار پوچ و بی معنی است .

جزء هیجدهم (۵۱)

پایان سوره مُؤمنون

(۵۲) سوره مُؤمنون

ص:۴۳

سوره نُور

سوره نُور

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ سُورَهٌ اَنْزَلْناها وَ فَرَضْناها وَ اَنْزَلْنا فیها ایاتٍ بَیِّناتٍ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ

این سوره ای است که ما آن را فروفرستادیم و واجب نمودیم و در آن آیات بیّنات نازل کردیم، شاید شما متذکر شوید .

نام این سوره « نور » است به خاطر آیه نور که چشم گیرترین آیات سوره است ، ولی گذشته از این ، محتوای سوره نیز از نورانیت خاصی برخوردار است ، به انسان ها، خانواده ها و به زن و مرد نور عفت و پاکدامنی می بخشد، به زبان ها و سخن ها نورانیت تقوا و راستی می دهد ، به دل ها و جان ها نور توحید و خداپرستی و ایمان به معاد و تسلیم در برابر دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله می دهد .

« سُورَه » از ماده « سُور » به معنی ارتفاع و بلندی بنا است ، سپس

جزء هیجدهم (۵۳)

به دیوارهای بلندی که در گذشته اطراف شهرها برای حفظ از هجوم دشمنان می کشیدند ، « سور » اطلاق کرده اند و از آن جا که این دیوارها شهر را از منطقه بیرون جدا می کرد ، تدریجا این کلمه به قطعه و بخشی از چیزی از جمله قطعه و بخشی

ص:۴۴

از قرآن که از بقیه جدا شده ، اطلاق گردیده است .

بعضی از ارباب لغت نیز گفته اند : « سوره » به بناهای زیبا و بلند و برافراشته گفته می شود و به بخش های مختلف قرآن که از یکدیگر جدا است، « سوره » اطلاق شده است.(۱)

این تعبیر اشاره به این حقیقت است که تمام احکام و مطالب این سوره اعم از عقاید و آداب و دستورها همه دارای اهمیت فوق العاده ای است ، زیرا همه از طرف خداوند نازل شده است

مخصوصا جمله « فَرَضْناها » (آن را فرض کردیم) باتوجه به این که « فَرْض » به معنی قطع است ، نیز این معنی را تأکید می کند .

(۵۴) سوره نُور

تعبیر به « ایاتٍ بَیِّناتٍ » ممکن است اشاره به حقایقی از توحید و مبدأ و معاد و نبوت باشد که در آن مطرح شده ، در برابر « فَرَضْنا » که اشاره به احکام و دستورهایی است که در این سوره بیان گردیده و به عبارت دیگر یکی اشاره به « عقاید » است و دیگری اشاره به « احکام » .

جمله « لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ » (شاید شما متذکر شوید) بار دیگر این

۱- « لسان العرب » ، جلد ۴ ، ماده « سور » .

واقعیت را در نظرها مجسم می کند که ریشه همه اعتقادات راستین و برنامه های عملی اسلام در درون فطرت انسان ها نهفته است و بر این اساس توضیح آن ها یک نوع « تذکر و یادآوری » محسوب می شود .

شیطان و دوستان شیطانی آرام آرام شما را فریب می دهند

۲۱ یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّیْطانِ وَ مَنْ یَتَّبِعْ خُطُواتِ الشَّیْطانِ فَاِنَّهُ یَأْمُرُ بِالْفَحْشاءِ وَالْمُنْکَرِ وَ لَوْلا فَضْلُ اللّهِ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَتُهُ ما زَکی مِنْکُمْ مِنْ اَحَدٍ اَبَدا وَ لکِنَّ اللّهَ یُزَکّی مَنْ یَشاءُ وَ اللّهُ سَمیعٌ عَلیمٌ

جزء هیجدهم (۵۵)

ای کسانی که ایمان آورده اید! از گام های شیطان پیروی نکنید، هرکس قدم جای قدم های شیطان بگذارد (گمراهش می سازد) چراکه او امر به فحشاء و منکر می کند و اگر فضل و رحمت الهی به سراغ شما نمی آمد ، احدی از شما هرگز پاک نمی شد ، ولی خداوند هر که را بخواهد تزکیه می کند و خدا شنوا و دانا است .

« زکات » و « تَزْکِیه »در اصل به معنی نمو یافتن و نمو دادن است ،

ولی در بسیاری از موارد به معنی پاک شدن و پاک کردن به کار رفته است و این هردو ممکن است به یک ریشه بازگردد، زیرا تا پاکی از موانع و مفاسد و رذایل نباشد ، رشد و نمو امکان پذیر نخواهد بود .

گرچه این آیه صریحا داستان « اِفْک » را دنبال نمی کند ، ولی تکمیلی برای محتوای آن بحث محسوب می شود، هشداری است به همه مؤمنان که نفوذ افکار و اعمال شیطانی گاه به صورت تدریجی و کم رنگ است و اگر در همان گام های نخست کنترل نشود ، وقتی انسان متوجه می گردد که کار از کار گذشته است ، بنابراین هنگامی که نخست وسوسه های اشاعه فحشاء یا هر گناه دیگر آشکار می شود ، باید همان جا در مقابل آن ایستاد تا آلودگی گسترش پیدا نکند .

(۵۶) سوره نُور

اگر « شَیْطان » را به معنی وسیع کلمه یعنی "هر موجود موذی و تبهکار و ویرانگر" تفسیر کنیم ، گستردگی این هشدار در تمام ابعاد زندگی روشن می شود .

هرگز نمی شود یک انسان باایمان و پاکدامن را یک مرتبه در آغوش فساد پرتاب کرد ، بلکه گام به گام این راه را می سپرد ؛

گام اول معاشرت و دوستی با آلودگان است .

گام دوم شرکت در مجلس آن ها .

گام سوم فکر گناه .

گام چهارم ارتکاب مصادیق مشکوک و شبهات .

جزء هیجدهم (۵۷)

گام پنجم انجام گناهان صغیره .

و بالاخره در گام های بعد گرفتار بدترین کبائر می شود ، درست به کسی می ماند که زمام خویش را به دست جنایتکاری سپرده، او را گام به گام به سوی پرتگاه می برد تا سقوط کند و نابود گردد، آری « خطوات شیطان» این است .

در مورد فرق میان « فحشاء » و « منکر » در جلد ۱۱ تفسیر نمونه ، ذیل ۹۰ / نحل بحث شده است .

سپس به یکی از مهم ترین نعمت های بزرگش بر انسان ها در طریق هدایت اشاره کرده و چنین می گوید : « وَ لَوْ لا فَضْلُ اللّهِ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَتُهُ ما زَکی مِنْکُمْ مِنْ اَحَدٍ اَبَدا وَ لکِنَّ اللّهَ یُزَکّی مَنْ یَشاءُ وَ اللّهُ سَمیعٌ عَلیمٌ » .

بدون شک فضل و رحمت الهی است که موجب نجات انسان از آلودگی ها و انحرافات و گناهان می شود ، چراکه از یک سو موهبت عقل را داده و از سوی دیگر موهبت وجود پیامبر و احکامی که از طریق وحی نازل می گردد ، ولی از این مواهب گذشته ، توفیقات خاص او

و امدادهای غیبیش که شامل حال انسان های آماده و مستعد و مستحق می گردد ، مهم ترین عامل پاکی و تزکیه است .

جمله « مَنْ یَشاءُ » به معنی اراده و مشیّت بی دلیل نیست ، بلکه تا مجاهده و تلاشی از ناحیه بندگان نباشد ، هدایت و موهبتی از ناحیه خدا صورت نمی گیرد ، آن کس که طالب این راه است و در آن گام می نهد و جهاد می کند ، دستش را می گیرد و از وسوسه شیاطین حفظش می کند و به سر منزل مقصود می رساند .

(۵۸) سوره نُور

و به تعبیر دیگر فضل و رحمت الهی گاه جنبه « تشریعی » دارد و آن از طریق بعثت پیامبران و نزول کتب آسمانی و تشریع احکام و بشارت ها و انذارها است و گاه جنبه « تکوینی » دارد و آن از طریق امدادهای معنوی و الهی است و آیه مورد بحث (به قرینه جمله « مَنْ یَشاءُ ») بیشتر ناظر به قسمت دوم است .

در قیامت زبان و دست و پا شهادت می دهند

جزء هیجدهم (۵۹)

۲۴ یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَیْهِمْ اَلْسِنَتُهُمْ وَ اَیْدیهِمْ وَ اَرْجُلُهُمْ بِما کانُوا یَعْمَلُونَ

در آن روز که زبان ها و دست ها و پاهایشان بر ضد آن ها به اعمالی که مرتکب می شدند، گواهی می دهد .

درقیامت زبان آن ها بی آن که خودشان مایل باشند ، به گردش درمی آید و حقایق را بازگو می کند ، این مجرمان بعد از مشاهده دلایل و شواهد قطعی جرم برخلاف میل باطنی خود صریحا اقرار به گناه کرده و همه چیز را فاش می سازند ، چرا که جایی برای انکار نمی بینند .

دست و پای آن ها نیز به سخن درمی آید و حتی طبق آیات قرآن پوست تن آن ها سخن می گوید ، گویی نوارهای ضبط صوتی هستندکه همه صداهای انسان را ضبط کرده و آثار گناهان در طول عمر بر آن ها نقش بسته است و در آن جا که یَوْمُ الْبُرُوز و روز آشکار شدن همه پنهانی ها است ، ظاهر می شوند .

و اگر می بینیم در بعضی از آیات قرآن اشاره به روز قیامت می فرماید ؛ « امروز ما بر زبان آن ها مهر می زنیم و دست و پایشان با ما سخن می گوید » (اَلْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلی اَفْواهِهِمْ وَ تُکَلِّمُنا اَیْدیهِمْ وَ تَشْهَدُ اَرْجُلُهُمْ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ) (۶۵ / یس) ، منافاتی با آیه مورد بحث ندارد ، چراکه ممکن است در آغاز زبان ها از کار بیفتد و سایر اعضاء شهادت دهند و هنگامی که شهادت دست و پا حقایق را برملا کرد، زبان به حرکت درآید و گفتنی ها را بگوید و به گناهان اعتراف کند .

(۶۰) سوره نُور

ص:۵۰

بدون اجازه به خانه دیگران وارد نشوید

۲۷ یا اَیُّهَا الَّذینَ اٰمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُیُوتا غَیْرَ بُیُوتِکُمْ حَتّی تَسْتَأْنِسُوا وَ تُسَلِّمُوا عَلی اَهْلِها ذٰلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ

ای کسانی که ایمان آورده اید! در خانه هایی غیر از خانه خود وارد نشوید تا اجازه بگیرید و بر اهل آن خانه سلام کنید ، این برای شما بهتر است شاید متذکر شوید .

جزء هیجدهم (۶۱)

در این جا جمله « تَسْتَأْنِسُوا » به کار رفته نه « تَسْتَأْذِنُوا » زیرا جمله دوم فقط اجازه گرفتن را بیان می کند ، درحالی که جمله اول که از ماده « اُنْس » گرفته شده ، اجازه ای توأم با محبت و لطف و آشنایی و صداقت را می رساند و نشان می دهد که حتی اجازه گرفتن باید کاملاً مؤدبانه و دوستانه و خالی از هرگونه خشونت باشد .

بنابراین هرگاه این جمله را بشکافیم ، بسیاری از آداب مربوط به این بحث در آن خلاصه شده است ، مفهومش این است که فریادنکشید، در را محکم نکوبید ، با عبارات خشک و زننده اجازه نگیرید و به هنگامی که اجازه داده شد ، بدون سلام وارد نشوید ، سلامی که نشانه صلح و صفا و پیام آور محبت و دوستی است .

قابل توجه این که این حکم را که جنبه انسانی و عاطفی آن روشن است ، با دو جمله « ذلِکَمْ خَیْرٌ لَکَمْ » و « لَعَلَّکَمْ تَذَکَّرُونَ » همراه می کند که خود دلیلی بر آن است که این گونه احکام ریشه در اعماق عواطف و عقل و شعور انسانی دارد که اگر انسان کمی در آن بیندیشد، متذکر خواهد شد که خیر و صلاح او و در رعایت این قبیل آداب معاشرت است .

(۶۲) سوره نُور

۲۸ فَاِنْ لَمْ تَجِدوُا فیها اَحَدا فَلا تَدْخُلُوها حَتّی یُؤْذَنَ لَکُمْ وَ اِنْ قیلَ لَکُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ اَزْکی لَکُمْ وَ اللّهُ بِما تَعْمَلُونَ عَلیمٌ

و اگرکسی در آن نیافتید ، داخل آن نشوید تا به شما اجازه داده شود و اگر گفته شود: بازگردید ، بازگردید که برای شما پاکیزه تر است و خداوند به آن چه انجام می دهید، آگاه است .

ممکن است منظور از این تعبیر آن باشد که گاه در آن خانه کسانی هستند ، ولی کسی که به شما اذن دهد و صاحب اختیار و صاحب البیت باشد، حضور ندارد، شما در این صورت حق ورود نخواهید داشت .

و یا این که اصلاً کسی در خانه نیست ، اما ممکن است

ص:۵۲

صاحب خانه در منزل همسایگان و یا نزدیک آن محل باشد و به هنگامی که صدای در زدن و یا صدای شما را بشنود ، بیاید و اذن ورود دهد ، در این موقع حق ورود دارید ، به هرحال آن چه مطرح است ، این است که بدون اذن داخل نشوید .

جزء هیجدهم (۶۳)

سپس اضافه می کند : « وَ اِنْ قیلَ لَکُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ اَزْکی لَکُمْ » .

اشاره به این که هرگز جواب رد شما را ناراحت نکند ، چه بسا صاحب خانه در حالتی است که از دیدن شما در آن حالت ناراحت می شود و یا وضع او و خانه اش آماده پذیرش میهمان نیست .

و از آن جا که به هنگام شنیدن جواب منفی گاهی حس کنجکاوی بعضی تحریک می شود و به فکر این می افتند که از درز در یا از طریق گوش فرادادن و استراق سمع مطالبی از اسرار درون خانه را کشف کنند، در ذیل همین آیه می فرماید : « خدا به آن چه انجام می دهید ، آگاه است » (وَ اللّهُ بِما تَعْمَلُونَ عَلیمٌ) .

۳۱ وَ قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ یَغْضُضْنَ مِنْ اَبْصارِهِنَّ وَ یَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَ لا یُبْدینَ زینَتَهُنَّ اِلاّ ما ظَهَرَ مِنْها وَلْیَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَ عَلیجُیُوبِهِنَ وَلایُبْدینَ زینَتَهُنَّ ا

لاّـلِبُعُولَتِهِنَ اَوْ ابائِهِنَّ اَوْ اباءِ بُعُولَتِهِنَّ اَوْ اَبْنائِهِنَّ اَوْ اَبْناءِ بُعُولَتِهِنَّ اَوْ اِخْوانِهِنَّ اَوْ بَنی اِخْوانِهِنَّ اَوْ بَنی اَخَواتِهِنَّ اَوْ نِسائِهِنَّ اَوْ ما مَلَكَتْ اَيْمـانُهُنَّ اَوِالتّـابِعينَ غَيْرِاُولِی الاِـْرْبَهِ مِنَ الرِّجـالِ اَوِالطِّفْلِ الَّذينَ لَمْ يَظْهَروُاعَليعَوْراتِ النِّساءِوَلايَضْـرِبْنَ بِاَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ ما يُخْفينَ مِنْ زينَتِهِنَّ وَ تُوبُوا اِلَی اللّهِ جَميعا اَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

(۶۴) سوره نُور

و به زنان باایمان بگو : چشم های خود (از نگاه هوس آلود) فروگیرنـد و دامان خویش را حفظ کننـد و زینت خود را جز آن مقدار که ظاهر است ، آشـکار ننمایند و (اطراف) روسـری های خود را بر سـینه خود افکنند (تا گردن و سـینه با آن پوشانده شود)و زینت خود را آشـکار نسازند ، مگر برای شوهرانشان یاپدرانشان یاپدرشوهرانشان یاپسـرانشان یا پسـران همسـرانشان یا برادرانشان یاپسـران برادرانشان ، یا پسران خواهرانشان، یا زنان هم کیششان یا بردگانشان (کنیزانشان)یا افرادسفیه که تمایلی به زن ندارند یا کودکانی که از امور جنسی مربوط به زن آگاه نیستند ، آن ها هنگام

راه رفتن، پاهای خود را به زمین نزنند تا زینت پنهانیشان دانسته شود(و صدای خلخال که بر پا دارند ، به گوش رسد) و همگی به سوی خدا بازگردید ای مؤمنان تا رستگارشوید.

جزء هیجدهم (۶۵)

« چشم چرانی » همان گونه که بر مردان حرام است ، بر زنان نیز حرام می باشد و پوشانیدن عورت از نگاه دیگران ، چه از مرد و چه از زن ، برای زنان نیز همانند مردان واجب است .

حجاب نشانه شخصیّت دخترهاست

سپس به مسأله حجاب که یکی از ویژگی زنان است ، ضمن سه جمله اشاره فرموده ؛

(۶۶) سوره نُور

« آن ها نباید زینت خود را آشکار سازند جز آن مقدار که طبیعتا ظاهر است » (وَ لا یُبْدینَ زینَتَهُنَّ اِلاّ ما ظَهَرَ مِنْها) .

زنان حق ندارند زینت هایی که معمولاً پنهانی است آشکار سازند ، هرچند اندامشان نمایان نشود و به این ترتیب آشکار کردن لباس های زینتی مخصوصی را که در زیر لباس عادی یا چادر می پوشند ، مجاز نیست ، چرا که قرآن از ظاهر ساختن چنین زینت هایی نهی کرده است .

در روایات متعددی که از ائمه اهل بیت علیهم السلام نقل شده نیز این معنی دیده می شود که زینت باطن به « قِلادَه » (گردن بند) ، « دِمْلَج »

(بازوبند) و « خَلْخال » (پای برنجن همان زینتی که زنان عرب در مچ پاها می کردند) تفسیر شده است .(۱)

و چون در روایات متعدد دیگری زینت ظاهر به انگشتر و سرمه و مانند آن تفسیر شده ، می فهمیم که منظور از زینت باطن نیز خود زینت هایی است که نهفته و پوشیده است .

جزء هیجدهم (۶۷)

دومین حکمی که در آیه بیان شده ، این است که ؛ « آن ها باید خمارهای خود را بر سینه های خود بیفکنند » (وَ لْیَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلی جُیُوبِهِنَّ) .

«خُمُر» جمع « خِمار » در اصل به معنی پوشش است ، ولی معمولاً ـ به چیزی گفته می شود که زنان با آن سر خود را می پوشانند (روسری) .

« جُیُوب » جمع « جَیْب » به معنی یقه پیراهن است که از آن تعبیر به گریبان می شود و گاه به قسمت بالای سینه به تناسب مجاورت با آن نیز اطلاق می گردد .

از این جمله استفاده می شود که زنان قبل از نزول آیه ، دامنه روسری خود را به شانه ها یا پشت سر می افکندند ، به طوری که گردن و

ص:۵۶

۱- « تفسیر علیّ بن ابراهیم » ، ذیل آیه مورد بحث .

کمی از سینه آن ها نمایان می شد ، قرآن دستور می دهد روسری خود را بر گریبان خود بیفکنند تا هم گردن و هم آن قسمت از سینه که بیرون است ، مستور گردد .

(۶۸) سوره نُور

در سومین حکم مواردی راکه زنان می توانند درآن جا حجاب خود را برگیرند و زینت پنهان خود را آشکار سازند ، با این عبارت شرح می دهد که « آن ها نباید زینت خود را آشکار سازند » (وَ لا یُبْدینَ زینَتَهُنَّ) ، « مگر » (اِلّا) در دوازده مورد ذکر شده در آیه .

و بالاخره چهارمین حکم را چنین بیان می کند ؛ « آن ها به هنگام راه رفتن پاهای خود را به زمین نزنند تا زینت پنهانیشان دانسته شود » (و صدای خلخالی که بر پا دارند ، به گوش رسد) (وَ لایَضْرِبْنَ بِاَرْجُلِهِنَّ لِیُعْلَمَ ما یُخْفینَ مِنْ زینَتِهِنَّ) .

آن ها در رعایت عفت و دوری از اموری که آتش شهوت را در دل مردان شعله ور می سازد و ممکن است منتهی به انحراف از جاده عفت شود ، آن چنان باید دقیق و سخت گیر باشند که حتی از رساندن صدای خلخالی که در پای دارند، به گوش مردان بیگانه خودداری کنند و این گواه باریک بینی اسلام در این زمینه است .

۳۵ اَللّهُ نُورُالسَّمواتِ وَ الْاَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ کَمِشْکوهٍ فیها

جزء هیجدهم (۶۹)

ص:۵۷

مِصْباحٌ الْمِصْباحُ فیزُجاجَهٍ نِالزُّجاجَهُ کَأَنَّهاکَوْکَبٌ دُرِّیٌّ یُوقَدُ مِنْ شَجَرَهٍ مُبارَکَهٍ زَیْتُونَهٍ لا شَرْقِیَّهٍ وَ لا غَرْبِیَّهٍ یَکادُ زَیْتُها یُضیءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ نُورٌ عَلی نُورٍ یَهْدِی اللّهُ لِنُورِهِ مَنْ یَشاءُ وَ یَضْرِبُ اللّهُ الْأَمْثالَ لِلنّاسِ وَ اللّهُ بِکُلِّ شَیْ ءٍ عَلیمٌ

خداوندنورآسمان ها و زمین است، مَثَل نورخداوند همانند چراغ دانی است که در آن چراغی (پرفروغ) باشد، آن چراغ در حبابی قرارگیرد، حبابی شفاف و درخشنده همچون یک ستاره فروزان ، این چراغ با روغنی افروخته می شود که ازدرخت پربرکت زیتونی گرفته شده که نه شرقی است و نه غربی (آن چنان روغنش صاف و خالص است که) نزدیک است بدون تماس با آتش شعله ورشود، نوری است برفراز نور، و خدا هرکس را بخواهد، به نور خود هدایت می کند و خدا برای مردم مثل ها می زند و خداوند به هر چیزی آگاه است.

(۷۰) سوره نُور

« مِشْکوه » محفظه ای برای چراغ در مقابل حمله باد و طوفان بود و از آن جا که غالبا در دیوار ایجاد می شد ، نور چراغ را نیز متمرکز ساخته

ص:۵۸

و منعکس می نمود .

« مِصْباح » به معنی خود چراغ است که معمولاً با فتیله و یک ماده روغنی قابل اشتعال افروخته می شده است .

« زُجاجَه » یعنی شیشه و در اصل به سنگ های شفاف گفته می شود و از آن جا که شیشه نیز از مواد سنگی ساخته می شود و شفاف است ، به آن « زُجاجَه » می گویند .

معانی هفتگانه " نور" در قرآن مجید و روایات اسلامی

در قرآن مجید و روایات اسلامی از چند چیز به عنوان « نور » یاد شده است ؛

قرآن مجید چنان که در آیه ۱۵ سوره مائده آمده : « قَدْ جاءَکُمْ مِنَ اللّهِ نُورٌ وَ کِتابٌ مُبینٌ : ازسوی خداوند نور و کتاب آشکاری برای شما آمد » و در آیه ۱۵۷ سوره اعراف نیز می خوانیم : « وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذی اُنْزِلَ مَعَهُ اوُلئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ : کسانی که پیروی از نوری می کنند که با پیامبر نازل شده است ، آن ها رستگاران هستند » .

جزء هیجدهم (۷۱)

ایمان چنان که در آیه ۲۵۷ سوره بقره آمده : « اَللّهُ وَلِیُّ الَّذینَ امَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ اِلَی النُّورِ : خداوند ولیّ کسانی است که ایمان آورده اند، آن ها را از ظلمت های (شرک و کفر) به

سوی نور (ایمان) رهبری می کند » .

هدایت الهی و روشن بینی چنان که در آیه ۱۲۲ سوره انعام آمده : « اَوَ مَنْ کانَ مَیْتا فَاَحْیَیْناهُ وَ جَعَلْنا لَهُ نُورا یَمْشی بِهِ فِی النّاسِ کَمَنْ مَثَلُهُ فِی الظُّلُماتِ لَیْسَ بِخارِجٍ مِنْها : آیا کسی که مرده بوده است و ما او را زنده کردیم و نور هدایتی برای او قرار دادیم که در پرتو آن بتواند در میان مردم راه برود ، همانند کسی است که در تاریکی باشد و هرگز از آن خارج نگردد » ؟

آیین اسلام چنان که در آیه ۳۲ سوره توبه می خوانیم : « وَ

(۷۲) سوره نُور

یَأْبَی اللّهُ اِلاّ اَنْ یُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ : خداوند ابا دارد جز از این که نور (اسلام) را کامل کند ، هرچند کافران نخواهند » .

شخص پیامبر صلی الله علیه و آله در آیه ۴۶ سوره احزاب درباره پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم : « وَ داعِیا اِلَی اللّهِ بِاِذْنِهِ وَ سِراجا مُنیرا: ما تو را دعوت کننده به سوی خدا به اذن و فرمان او قراردادیم و چراغی نوربخش » .

امامان و پیشوایان معصوم علیهم السلام چنان که در زیارت جامعه آمده است : « خَلَقَکُمُ اللّهُ اَنْوارا فَجَعَلَکُمْ بِعَرْشِهِ مُحْدِقینَ : خداوند شما را نورهایی آفرید که گِرد عرش او حلقه زده بودید » و نیز در

همان زیارت نامه آمده است : « وَ اَنْتُمْ نُورُ الْاَخْیارِ وَ هُداهُ الْاَبْرارِ : شما نور خوبان و هدایت کننده نیکوکاران هستید » .

علم و دانش چنـان که درحـدیث مشـهوراست: « اَلْعِلْمُ نُـورٌ یَقْـذِفُهَ اللّهُ فی قَلْبِ مَنْ یَشـاءُ : علم نوری است که خـدا در قلب هر کس که بخواهد ، می افکند » ... این ها همه از یک سو .

جزء هیجدهم (۷۳)

خواصّ نور

نور دارای خواص و ویژگی های زیر است ؛

نور زیباترین و لطیف ترین موجودات در جهان ماده است و سرچشمه همه زیبایی ها و لطافت ها است .

نور بالاترین سـرعت را طبق آن چه در میان دانشـمندان معروف است ، در جهان ماده دارد ، نور با سـرعت سیصدهزار کیلومتر در ثـانیه می توانـد کره زمین را در یـک چشم برهم زدن (کمتر از یک ثانیه) هفت بار دور بزنـد، به همین دلیل مسافت های فوق العاده عظیم و سـرسام آور نجومی را فقط با سـرعت سیر نور می سنجند و واحد سنجش در آن ها سال نوری است ، یعنی مسافتی را که نور در یک سال با آن سرعت سرسام آورش می پیماید .

نور وسیله تبیین اجسام و مشاهده موجودات مختلف این جهان است و بدون آن چیزی را نمی توان دید ، بنابراین هم « ظاهر » است و هم « مظهر » (ظاهرکننده غیر) .

(۷۴) سوره نُور

نور آفتاب که مهم ترین نور در دنیای ما می باشد ، پرورش دهنده گل ها و گیاهان بلکه رمز بقای همه موجودات زنده است و ممکن نیست موجودی بدون استفاده از نور (به طور مستقیم یا غیرمستقیم) زنده بماند .

امروز ثابت شده که تمام رنگ هایی را که ما می بینیم ، نتیجه تابش نور آفتاب یا نورهای مشابه آن است وگرنه موجودات در تاریکی مطلق رنگی ندارند .

تمام انرژی های موجود در محیط ما (به جز انرژی اتمی) همه از نور آفتاب سرچشمه می گیرد ، حرکت بادها ، ریزش باران و حرکت نهرها و سیل ها و آبشارها و بالاخره حرکت همه موجودات زنده با کمی دقت به نور آفتاب منتهی می شود .

سرچشمه گرما و حرارت و آن چه بستر موجودات را گرم نگه می دارد ، همان نور آفتاب است حتی گرمی آتش که از چوب درختان و یا زغال سنگ و یا نفت و مشتقات آن به دست می آید ، نیز از گرمی

ص:۶۲

آفتاب است ، چرا که همه این ها طبق تحقیقات علمی به گیاهان و حیواناتی بازمی گردند که حرارت را از خورشید گرفته و در خود ذخیره کرده اند ، بنابراین حرکت موتورها نیز از برکت آن است .

جزء هیجدهم (۷۵)

نور آفتاب نابودکننده انواع میکروب ها و موجودات موذی است و اگر تابش اشعه این نور پربرکت نبود ، کره زمین تبدیل به بیمارستان بزرگی می شد که همه ساکنانش با مرگ دست به گریبان بودند.

خلاصه هرچه در این پدیده عجیب عالم خلقت (نور) بیشتر می نگریم و دقیق تر می شویم ، آثار گران بها و برکات عظیم آن آشکارتر می شود .

حال با درنظر گرفتن این دو مقدمه اگر بخواهیم برای ذات پاک خدا تشبیه و تمثیلی از موجودات حسی این جهان انتخاب کنیم (گرچه مقام باعظمت او از هر شبیه و نظیر برتر است) آیا جز از واژه « نور » می توان استفاده کرد ؟ همان خدایی که پدیدآورنده تمام جهان هستی است ،

(۷۶) سوره نُور

روشنی بخش عالم آفرینش است ، همه موجودات زنده به برکت فرمان او زنده هستند و همه مخلوقات بر سر خوان نعمت او هستند که اگر لحظه ای چشم لطف خود را از آن هاباز گیرد، همگی درظلمت فنا و نیستی فرومی روند .

ص:۶۳

و جالب این که هر موجودی به هر نسبت با او ارتباط دارد ، به همان اندازه نورانیت و روشنایی کسب می کند ؛

قرآن نور است ، چون کلام او است .

آیین اسلام نور است ، چون آیین او است .

پیامبران نورند ، چون فرستادگان او هستند .

امامان معصوم انوار الهی هستند ، چون حافظان .

آیین او بعد از پیامبران هستند .

ایمان نور است ، چون رمز پیوند با او است .

علم نور است ، چون سبب آشنایی با او است .

بنابراین « اَللّهُ نُورُ السَّمواتِ وَ الْاَرْضِ » .

جزء هیجدهم (۷۷)

اگر « نور » را به معنی وسیع کلمه به کار بریم ، یعنی "هرچیزی که ذاتش ظاهر و آشکار باشد و ظاهرکننده غیر" . در این صورت به کار بردن کلمه « نور » در ذات پاک خدا ، جنبه تشبیه نخواهد داشت ، چراکه چیزی در عالم خلقت از او آشکارتر نیست و تمام آن چه غیر او است ، از برکت وجود او آشکار است .

در کتاب « توحید » از امام علی بن موسی الرضا چنین آمده که از آن حضرت تفسیر آیه « اَللّهُ نُورُ السَّمواتِ وَ الْاَرْضِ » را

خواستند ، فرمود : « هادٍ لِاَهْلِ السَّمواتِ وَ هادٍ لِاَهْلِ الْاَرْضِ : او هدایت کننده اهل آسمان ها و هدایت کننده اهل زمین است »
.

در حقیقت این یکی از خواص نور الهی است ، اما مسلما منحصر به آن نمی باشد و به این ترتیب تمام تفسیرهایی را که در زمینه این آیه گفته اند ، می توان در آن چه ذکر کردیم ، جمع نمود که هرکدام اشاره به یکی از ابعاد این نور بی نظیر و این روشنایی بی مانند است .

جالب این که در فراز چهل و هفتم از دعای « جوشن کبیر » که مجموعه ای از صفات خداوند متعال است ، می خوانیم : « یا نُورَ النُّورِ یا مُنَوِّرَ النُّورِ یا خالِقَ النُّورِ یا مُدَبِّرَ النُّورِ یا مُقَدِّرَ النُّورِ یا نُورَ کُلِّ نُورٍ یا نُورا قَبْلَ کُلِّ نُورٍ یا نُورا بَعْدَ کُلِّ نُورٍ یا نُورا فَوْقَ کُلِّ نُورٍ یا نُورا لَیْسَ کَمِثْلِه نُورٌ : ای نور نورها ، ای روشنی بخش روشنایی ها ، ای آفریننده نور ، ای تدبیر کننده نور ، ای تقدیرکننده نور ، ای نور همه نورها ، ای نور قبل از هر نور ، ای نور بعد از هر نور ، ای نوری که برتر از هر نوری و ای نوری که همانندش نوری نیست » .

(۷۸) سوره نُور

و به این ترتیب همه انوار هستی از نور او مایه می گیرد و به نور ذات پاک او منتهی می شود .

قرآن بعد از بیان حقیقت فوق با ذکر یک مثال زیبا و دقیق ،

چگونگی نور الهی را در این جا مشخص می کند و می فرماید : « مَثَل نور خدا مانند چراغ دانی است که در آن چراغی باشد و آن چراغ در حبابی قرارگیرد، حبابی شفاف و درخشنده همچون یک ستاره فروزان ... » (مَثَلُ نُورِهِ کَمِشْکوهٍ فیها مِصْباحٌ ...) .

جزء هیجدهم (۷۹)

جمله « یُوقَدُ مِنْ شَجَرَهٍ مُبارَکَهٍ زَیْتُونَهٍ لا شَرْقِیَّهٍ وَ لا غَرْبِیَّهٍ » اشاره به ماده انرژی زای فوق العاده مستعد برای این چراغ است ، چراکه « روغن زیتون » که از درخت پربار و پربرکتی گرفته شود ، یکی از بهترین روغن ها برای اشتعال است ، آن هم درختی که تمام جوانب آن به طورمساوی درمعرض تابش نور آفتاب باشد ، نه در جانب شرق باغ و کنار دیواری قرار گرفته باشد و نه در جانب غربی که تنها یک سمت آن آفتاب ببیند و در نتیجه میوه آن نیمی رسیده و نیمی نارس و روغن آن ناصاف گردد .

با این توضیح به این جا می رسیم که برای استفاده از نور کامل چنین چراغی با درخشش و تابش بیشتر نیاز به چهار عامل داریم ؛

چراغ دانی که آن را از هرسو محافظت کند ، بی آن که از نورش بکاهد ، بلکه نور آن را متمرکزتر سازد .

و حبابی که گردش هوا را بر گِرد شعله تنظیم کند ، اما آن قدر شفاف

باشد که به هیچ وجه مانع تابش نور نگردد .

(۸۰) سوره نُور

و چراغی که مرکز پیدایش نور بر فتیله آن است .

و بالاخره ماده انرژی زای صاف و خالص و زلالی که آن قدر آماده اشتعال باشد که گویی بدون تماس با شعله آتش می خواهدشعله ور گردد .

این ها همه از یک سو، در حقیقت بیانگر جسم و ظاهرشان است .

از سوی دیگر مفسران بزرگ اسلامی در این که محتوای این تشبیه چیست و به اصطلاح « مُشَبَّه » کدام نور الهی است ، تفسیرهای گوناگونی دارند ، اما روح همه آن ها درواقع یک چیز است و آن همان نور « هدایت » است که از قرآن و وحی و وجود پیامبران سرچشمه می گیرد و با دلایل توحید آبیاری می شود و نتیجه آن تسلیم در برابر فرمان خدا و تقوا است .

توضیح این که نور ایمان که در قلب مؤمنان است ، دارای همان چهار عاملی است که در یک چراغ پرفروغ موجود است ؛

« مِصْباح » همان شعله های ایمان است که در قلب مؤمن آشکار می گردد و فروغ هدایت ازآن منتشرمی شود .

جزء هیجدهم (۸۱)

« زُجاجَه » و حباب قلب مؤمن است که ایمان را در وجودش تنظیم می کند .

« مِشْکوه » سینه مؤمن و یا به تعبیر دیگر مجموعه شخصیت و آگاهی و علوم و افکار او است که ایمان وی را از گزند طوفان حوادث مصون می دارد .

« شجره مبارکه زیتونه » همان وحی الهی است که عصاره آن درنهایت صفا و پاکی می باشدو ایمان مؤمنان به وسیله آن شعله ور و پربار می گردد .

درحقیقت این نور خدا است ، همان نوری که آسمان ها و زمین را روشن ساخته و از کانون قلب مؤمنان سربرآورده و تمام وجود و هستی آن ها را روشن و نورانی می کند .

دلایلی را که از عقل و خرد دریافته اند ، با نور وحی آمیخته می شود و مصداق « نُورٌ عَلی نُورٍ » می گردد .

و هم در این جا است که دل های آماده و مستعد به این نور الهی هدایت می شوند و مضمون « یَهْدِی اللّهُ لِنُورِهِ مَنْ یَشاءُ » درمورد آنان پیاده می گردد .

(۸۲) سوره نُور

بنابراین برای حفظ این نور الهی (نور هدایت و ایمان) مجموعه ای از معارف و آگاهی ها و خودسازی ها و اخلاق لازم است که همچون مشکاتی این مصباح را حفظ کند .

و نیز قلب مستعد و آماده ای می خواهد که همچون زجاجه برنامه آن را تنظیم نماید .

و امدادی از ناحیه وحی لازم دارد که همچون شجره مبارکه زیتونه به آن انرژی بخشد .

این نور وحی بایـد از آلودگی به گرایش های مادی و انحرافی شـرقی و غربی که موجب پوسـیدگی و کدورت آن می شود ، برکنار باشد .

آن چنان صاف و زلال و خالی از هرگونه التقاط و انحراف که بدون نیاز به هیچ چیز دیگر تمام نیروهای وجود انسان را بسیج کند و مصداق « یَکادُ زَیْتُها یُضیءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ » گردد .

جزء هیجدهم (۸۳)

هرگونه تفسـیربه رأی و پیش داوری هـای نـادرست و سـلیقه هـای شخصـی و عقیـده هـای تحمیلی و تمایل به چپ و راست و هرگونه خرافات که محصول این شجره مبارکه را آلوده کند ، از فروغ این چراغ می کاهد و گاه آن را خاموش می سازد .

این است مثالی که خداوند در این آیه برای نور خود بیان کرده و او از همه چیز آگاه است .

۳۶ فی بُیُوتٍ اَذِنَ اللّهُ اَنْ تُرْفَعَ وَ یُذْکَرَ فیهَا اسْمُهُ یُسَبِّحُ لَهُ فیها بِالْغُدُوِّ وَ الْاٰصالِ

ص:۶۹

(این چراغ پرفروغ) در خانه هایی قرار دارد که خداونـد اذن فرموده دیوارهای آن را بالا برند (تا از دسـتبرد شـیاطین و هوس بازان در امان باشد) خانه هایی که نام خدا در آن برده شود و صبح و شام در آن تسبیح گویند .

« غُدُوّ » به معنی صبحگاهان است ، « راغب » در « مفردات » می گوید : « غُدُوّ » به اول روز گفته می شود و در قرآن در مقابل «آصال» قرار گرفته ، درحالی که « غداه » در برابر « عَشِیّ » آمده است .

(۸۴) سوره نُور

« آصـال » جمـع « اُصُـِل » و آن هم به نوبه خود جمع « اصـیل » به معنی عصـر است و امـا این که چرا کلمه « غُـدُوّ » به صورت مفرد و « آصال » به صورت جمع آمـده ؟ « فخر رازی » می گویـد : به خاطر این است که «غُـدُوّ» جنبه مصـدری دارد و مصدر هرگز جمع بسته نمی شود .

تا این جا ویژگی ها و مشـخصات این نور الهی ، نور هـدایت و ایمان را در لابلای تشبیه به یک چراغ پرفروغ مشاهده کردیم ، اکنون بایـد دیـد این چراغ پرنور در کجا است ؟ و محل آن چگونه است ؟ تا همه آن چه در این زمینه بوده است ، با ذکر این محل روشن گردد .

لـذا در این آیه می فرماید : « این مشـکاه در خانه هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده که دیوارهای آن را بالا برند و مرتفع سازند (تا از

دستبرد دشمنان و شیاطین و هوس بازان در امان باشد) خانه هایی که ذکر نام خدا در آن شود » .

اما این که بعضی گفته اند : وجود این چراغ پرفروغ در خانه هایی که ویژگی هایش در این آیه بیان شده ، چه اثری دارد ؟ پاسخش روشن است زیرا خانه ای با این مشخصات که دیوارهای آن برافراشته شده و مردانی مصمم و بیدار و هشیار در آن به پاسداری مشغولند ، ضامن حفاظت این چراغ پرفروغ است ، به علاوه آن ها که در جستجوی چنین منبع نور و روشنایی هستند ، از محل آن باخبر می شوند و به دنبال آن می شتابند .

جزء هیجدهم (۸۵)

اما این که منظور از این « بُیُوت » (خانه ها) چیست ؟ پاسخ آن از ویژگی هایی که در ذیل آیه برای آن ذکر شده است ، روشن می شود ، آن جا که می گوید : « در این خانه ها هر صبح و شام تسبیح خدا می گویند » (یُسَبِّحُ لَهُ فیها بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ) .

۳۷ رِجالٌ لا تُلْهیهِمْ تِجارَهٌ وَ لا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللّهِ وَ اِقامِ الصَّلوهِ وَ ایتاءِ الزَّکوهِ یَخافُونَ یَوْما تَتَقَلَّبُ فیهِ الْقُلُوبُ وَ الْاَبْصارُ

مردانی که نه تجارت و نه معامله، آن هارا از یادخدا و برپا

داشتن نماز و ادای زکات غافل نمی کند ، آن ها از روزی می ترسند که دل ها و چشم ها در آن زیر و رو می شود .

(۸۶) سوره نُور

این ویژگی ها نشان می دهد که این بیوت ، همان مراکزی است که به فرمان پروردگار استحکام یافته و مرکز یاد خدا است و حقایق اسلام و احکام خدا از آن نشر می یابد و در این معنی وسیع و گسترده ، مساجد ، خانه های انبیاء و اولیاء، مخصوصا خانه پیامبر صلی الله علیه و آله و خانه علی جمع است .

و این که برخی مفسران آن را منحصرا به مساجد و یابیوت انبیاء و مانند آن تفسیر کرده اند ، دلیلی بر این انحصار نیست و اگر می بینیم در بعضی از روایات مانند روایتی از امام باقر نقل شده که فرمود : «هِیَ بُیُوتُ الْأَنْبِیاءِ وَ بَیْتُ عَلِیٍّ مِنْها : این آیه اشاره به خانه پیامبران است و خانه علی نیزاز این زمره محسوب می شود » (۱)، یا در

جزء هیجدهم (۸۷)

حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم که به هنگام تلاوت این آیه از آن حضرت پرسیدند : « منظور چه بیوتی است » ؟ فرمود : « بُیُوتُ الْأَنْبِیاء » است ، ابوبکر پرسید : « این خانه (اشاره به خانه فاطمه و

۱- « نُورُالثَّقَلَیْن » ، جلد ۳ ، صفحه ۶۰۷ .

علی کرد) نیز از آن جمله است » ؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : « نَعَمْ مِنْ اَفاضِلِها : آری این از برترین آن ها است » .(۱)

همه این ها اشاره به مصداق های روشن است ، زیرا می دانیم معمول روایات این است که به هنگام تفسیر، مصادیق روشن رابیان می کند.

آری هر کانونی که به فرمان خدا برپا شده و نام خدا در آن برده می شود و هر صبح و شام مردان باایمانی که زندگی مادی آن ها را به خود مشغول و از یاد خدا غافل نمی کند ، به تسبیح و تقدیس در آن مشغولند، چنین خانه هایی مرکزمشکات انوارالهی وایمان وهدایت است.

در این آیه هم « تجارت » آمده است و هم « بیع » با این که به نظر می رسد هر دو یک معنی داشته باشد ولی ممکن است تفاوت این دو از این نظر باشد که تجارت اشاره به یک کار مستمر و مداوم است ، ولی بیع برای یک مرحله و به صورت گذرا است .

(۸۸) سوره نُور

توجه به این امر نیز ضروری است که نمی فرماید : آن ها مردانی هستندکه به سوی تجارت و بیع نمی روند، بلکه می گوید: تجارت و بیع آن ها را از یاد خدا و برپاداشتن نماز و ادای زکات غافل نمی کند

۱- « مجمع البیان » ، ذیل آیه مورد بحث .

۳۸ لِیَجْزِیَهُمُ اللّهُ اَحْسَنَ ما عَمِلُوا وَ یَزیدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللّهُ یَرْزُقُ مَنْ یَشاءُ بِغَیْرِ حِسابٍ

هـدف این است که خداونـد آن ها را به بهترین اعمالی که انجام داده اند ، پاداش دهد و از فضـلش بر پاداش آن ها بیفزاید و خداوند هر کس را بخواهد ، بی حساب روزی می دهد (و از مواهب بی انتهای خویش بهره مند می سازد) .

در این آیه به پاداش بزرگ این پاسداران نور هدایت و عاشقان حق و حقیقت اشاره می کند .

جزء هیجدهم (۸۹)

در این که منظور از « اَحْسَنَ مـا عَمِلُوا » در این آیه چیست ؟ بعضـی معتقدنـد که اشاره به این است که خداونـد کار خیر را ده برابر و گـاه هفتصـد برابر یـا بیشتر پـاداش می دهـد ، چنان که درآیه ۱۶۰ سوره انعـام می خوانیم: « مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ اَمْثالِها : کسـی که کار نیک کنـد ، ده برابر پاداش می گیرد » و در آیه ۲۶۱ سوره بقره در مورد انفاق کنندگان پاداشی معادل هفتصدبرابر و یا مضاعف آن ذکر شده است.

این احتمـال نیز در تفسـیر جمله فوق وجود دارد که منظور این است که خداونـد تمام اعمال آن ها را بر معیار و مقیاس بهترین اعمالشان پاداش می دهد ، حتی اعمال کم اهمیت و متوسطشان هم ردیف

بهترین اعمالشان در پاداش خواهد بود

و این از فضل خداوند دور نیست ، چراکه در مقام عدالت و مجازات برابری ضروری است ، اما هنگامی که به مقام فضل و کرم می رسد ، مواهب و بخشش ها بی حساب است ، چراکه ذات پاکش نامحدود است و « نعمتش نامتناهی و کرمش بی پایان » .

(۹۰) سوره نُور

هرگز سراب را به جای آب نگیرید

۳۹ وَ الَّذینَ کَفَروُااَعْمالُهُمْ کَسَرابٍ بِقیعَهٍ یَحْسَبُهُ الظَّمْانُ ماءً حَتّی اِذا جاءَهُ لَمْ یَجِدْهُ شَیْئا وَ وَجَدَ اللّهَ عِنْدَهُ فَوَفّیهُ حِسابَهُ وَاللّهُ سَریعُ الْحِسابِ

و کسانی که کافر شدند ، اعمالشان همچون سرابی است در یک کویر که انسان تشنه آن را از دور آب می پندارد ، اما هنگامی که به سراغ آن می آید ، چیزی نمی یابد و خدا را نزد آن می یابد و حساب او را صاف می کند و خداوند سریع الحساب است .

« سَراب » در اصل از ماده « سَرَبْ » به معنی راه رفتن در سراشیبی است و « سَرْب » به معنی راه سراشیبی است ، به همین مناسبت « سراب » به تلألؤیی است که از دور در بیابان ها و سراشیبی ها نمایان

می شود و به نظر می رسد که در آن جا آب وجود دارد ، در حالی که چیزی جز انعکاس نور آفتاب نیست .

جزء هیجدهم (۹۱)

« قیعَه » به عقیـده جمعی از مفسـران و اربـاب لغت کلمه ای است مفرد به معنای بیابان که جمع آن « قیعان » یا « قیعات » اسـت (۱).

سخن از کسانی است که در بیابان خشک و سوزان زندگی به جای آب ، به دنبال سـراب می روند و از تشنگی جان می دهند ، در حالی که مؤمنان در پرتو ایمان، چشمه زلال هدایت را یافته و کنار آن آرمیده اند .

۴۰ اَوْ کَظُلُماتٍ فی بَحْرٍ لُجِّیٍّ یَغْشیهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِه سَحابٌ ظُلُماتٌ بَعْضُها فَوْقَ بَعْضٍ اِذا اَخْرَجَ یَدَهُ لَمْ یَکَدْ یَریها وَ مَنْ لَمْ یَجْعَلِ اللّهُ لَهُ نُورا فَمالَهُ مِنْ نُورٍ

یـا همچـون ظلمـاتی است در یـک دریـای پهنـاور که مـوج آن را پوشانیـده و بر فراز آن موج دیگری است و بر فراز آن ابری تاریک ظلمت هایی است یکی برفراز دیگری،

(۹۲) سوره نُور

آن چنان که هرگاه دست خود را خارج کند ، ممکن ن...Ə...آ

ص:۷۶

۱- « مَجْمَعُ الْبیان » ، « روحُ الْمَعانی » و « تفسیر قُرْطُبی » .

ن را ببیند و کسی که خدا نوری برای او قرار نداده، نوری برای او نیست .

« سَحاب » چنان که در « لسان العرب » آمده ، به معنی ابری است باران زا و با توجه به این که ابرهای باران زا غالبا ابرهای متراکم هستند ، معمولاً تیره و تارتر می باشند .

« لُجّیّ » به معنی دریای عمیق و پهناور است و در اصل از ماده « لِجاج » به معنی پی گیری کردن کاری است (که معمولاً در مورد کارهای نادرست گفته می شود) سپس به پی گیری امواج دریا و قرار گرفتن آن ها پشت سر هم گفته شده است .

و از آن جا که دریا هرچه عمیق تر و گسترده تر باشد، امواجش بیشتر است ، این واژه در مورد دریاهای عمیق و پهناور به کار می رود .

اکنون دریای خروشان و موّاجی را در نظر بگیرید که بسیار عمیق و ژرف است و می دانیم نور آفتاب که قوی ترین نورها است ، تا حد معینی دردریا نفوذ می کند و آخرین اشعه آن تقریبا در عمق هفتصد متر محو و نابود می گردد ، به طوری که در اعماق بیشتر ، ظلمت دایم و شب جاویدان حکمفرما است ، چرا که مطلقا در آن جا نوری نفوذ نمی کند .

جزء هیجدهم (۹۳)

این را نیز می دانیم که اگر آب صاف و بدون تلاطم باشد ، نور را

بهتر منعکس می کند ، ولی امواج متلاطم شعاع نور را درهم می شکند و مقدار کمتری از آن به اعماق آب منتقل می گردد .

اگر بر این امواج خروشان این موضوع را نیز اضافه کنیم که ابری تیره و تار بر بالای آن ها سایه افکنده باشد ، ظلمتی که از آن حاصل می شود ، ظلمتی است فوق العاده متراکم .

ظلمت اعماق آب از یک سو ، ظلمت امواج خروشان از سوی دیگر ، ظلمت ابر تاریک از سوی سوم ، ظلماتی است که بر روی یکدیگر قرارگرفته و بدیهی است که در چنین ظلمتی نزدیک ترین اشیاء قابل رؤیت نخواهد بود ، حتی اگر انسان دست خود را نزدیک چشمش قرار دهد ، آن را نمی بیند .

(۹۴) سوره نُور

کافرانی که از نور ایمان بی بهره اند ، به کسی می مانند که در چنین ظلمت مضاعفی گرفتار شده است ، به عکس مؤمنان روشن ضمیر که مصداق « نورٌ علی نورٍ » هستند .

به هرحال در دو آیه فوق در یک جمع بندی نهایی به این جا می رسیم که اعمال افراد بی ایمان نخست به نور کاذبی تشبیه شده که همچون یک سراب در بیابان خشک و سوزان ظاهر می شود ، سرابی که نه تنها عطش تشنه کامان را فرونمی نشاند ، بلکه

به خاطر دوندگی ، بیشتر آن را افزایش می دهد .

سپس ازاین نور کاذب که اعمال ظاهرفریب منافقان بی ایمان است ، وارد مرحله باطن این اعمال می شود ، باطنی هولناك مملو از ظلمت ها و تاریکی های متراکم و هراس انگیز ، باطنی وحشتناك که تمام حواس انسانی در آن از کار می افتد و نزدیک ترین اشیاء محیط بر او پنهان می گردد ، حتی خودش را نمی توان ببیند تا چه رسد به دیگران .

بدیهی است در چنین ظلمت هول انگیزی انسان در تنهایی مطلق و جهل و بی خبری کامل فرومی رود نه راه را پیدامی کند ، نه همسفرانی دارد ، نه موضع خود را می شناسد ، نه وسیله ای در اختیار دارد ، چراکه از منبع نور یعنی « اللّه » کسب روشنایی نکرده و در حجاب خودخواهی و جهل و نادانی فرو رفته است .

جزء هیجدهم (۹۵)

تسبیح عمومی (عبادات چهارگانه) موجودات عالم

۴۱ اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِى السَّمواتِ وَ الْاَرْضِ وَالطَّيْرُ صافّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَ تَسْبيحَهُ وَ اللّهُ عَليمٌ بِما يَفْعَلُونَ

آیا ندیدی که برای خدا تسبیح می کنند تمام آنان که در آسمان ها و زمین هستند و همچون پرندگان به هنگامی

که بر فراز آسـمان بال گسترده انـد ، هریک از آن ها نماز و تسبیح خود را می داند و خداوند به آن چه انجام می دهند ، عالم است .

۴۲ وَ لِلّهِ مُلْکُ السَّمواتِ وَ الْاَرْضِ وَ اِلَی اللّهِ الْمَصیرُ

(۹۶) سوره نُور

و از برای خدا است حکومت و مالکیت آسمان ها و زمین و بازگشت تمامی موجودات به سوی او است .

جملـه « اَلَـمْ تَرَ » (آیـا ندیـدی) به گفته بسـیاری از مفسـران به معنی "اَلَمْ تَعْلَم" (آیـا نمی دانی) است ، زیرا تسبیـح عمـومی موجودات جهان چیزی نیست که با چشم دیده شود ، بلکه به هر معنی که باشد با قلب و عقل درک می گردد اما از آن جا که این مسأله آن قدر واضح است که گویی با چشم دیده می شود ، تعبیر به « اَلَمْ تَرَ » شده است .

این نکته نیز قابل توجه است که مخاطب در این آیه گرچه شـخص پیامبر صـلی الله علیه و آله می باشـد ، اما به گفته جمعی از مفسران منظور از آن عموم مردم است و این در قرآن امثال و نظایر فراوان دارد .

اما بعضـی گفته اند : این خطاب در مرحله رؤیت و مشاهده مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله است، چراکه خداوند درک و دیدی به او داده بود که تسبیح و حمد همه موجودات این عالم را مشاهده می کرد و

همچنین بندگان خاص خدا که پیرو مکتب او هستند ، به مقام شهود عینی می رسند، ولی در مورد مردم جنبه شهود عقلی و علمی دارد نه شهود عینی .(1)

جزء هیجدهم (۹۷)

آیات مختلف قرآن سخن از چهار عبادت در مورد همه موجودات این جهان بزرگ می گوید : « تسبیح » ، « حمد » ، « سجده » و « نماز » ، در آیه مورد بحث سخن از « نماز » و « تسبیح » بود .

و در آیه ۱۵ سوره رعد سخن از « سجود » عمومی است ؛ « وَ لِلّهِ یَسْجُدُ مَنْ فِی السَّمواتِ وَ الْأَرْضِ » و در آیه ۴۴ سوره اسراء سخن از « تسبیح » و « حمد » تمامی موجودات عالم هستی می باشد ؛ « وَ اِنْ مِنْ شَیْ ءٍ اِلاّ یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ » .

درباره حقیقت « حمد » و « تسبیح » عمومی موجودات جهان و تفسیرهای گوناگونی که در این زمینه گفته شده است، در «تفسیرنمونه» ذیل آیه ۴۴ سوره اسراء مشروحا بحث شده است که فشرده آن را در این جا می آوریم ؛

(۹۸) سوره نُور

در این جا دو تفسیر قابل توجه وجود دارد ؛

۱- « تفسیر صافی » ، ذیل آیه مورد بحث .

تمامی ذرات این عالم اعم از آن چه آن را عاقل می شماریم یا بی جان یا غیرعاقل ، همه دارای نوعی درک و شعور هستند و در عالم خود حمد و تسبیح خدا را می گویند ، هرچند ما قادر به درک آن نیستیم، شواهدی از آیات قرآن نیز برای این تفسیر اقامه شده است .

منظور از حمد و تسبیح ، همان چیزی است که ما آن را «زبان حال»می نامیم، یعنی مجموعه نظام هستی و اسرار شگفت انگیزی که درهریک از موجودات این عالم نهفته است، با زبان بی زبانی ، با صراحت و به طورآشکار ازقدرت و عظمت خالق خود و علم و حکمت بی انتهای اوسخن می گویند، زیرا هرموجودبدیع و هر اثر شگفت انگیزی حتی یک تابلوی نفیس نقاشی یایک قطعه شعر زیباو نغز، حمد و تسبیح ابداع کننده خود می گوید، یعنی از یک سو صفات برجسته او را بیان می دارد (حمد) و از سوی دیگر عیب و نقص را از او نفی می کند (تسبیح) تا چه رسد به

جزء هیجدهم (۹۹)

این جهان باعظمت و آن همه عجایب و شگفتی های بی پایانش .

تسبیح ویژه پرندگان

در این که چرا در آیه فوق از میان تمام موجودات جهان ، روی تسبیح پرندگان ، آن هم درحالتی که بال های خود را بر فراز آسمان گسترده اند ، تکیه شده ، نکته ای وجود دارد و آن این که ؛ پرندگان علاوه

بر تنوع فوق العاده زیادشان ، ویژگی هایی دارند که چشم و دل هر عاقلی را به سوی خود جذب می کنند ، این اجسام سنگین برخلاف قانون جاذبه بر فراز آسمان ها باسرعت زیاد و برق آسا حرکت می کنند ، مخصوصا هنگامی که بال های خود را صاف نگه داشته اند و بر امواج هوا سوارند و بی آن که فشاری به خود آورند، باسرعت به هرسو که مایل باشند ، می چرخند و پیش می روند ، وضع جالبی دارند .

آگاهی های عجیب آن ها از مسائل هواشناسی و اطلاعات عمیقشان از وضع جغرافیایی زمین به هنگام مسافرت و مهاجرت از قاره ای به قاره دیگر حتی از مناطق قطب شمال به قطب جنوب و دستگاه هدایت کننده مرموز و عجیبی که آنان را در این سفر طولانی حتی به هنگامی که آسمان پوشیده از ابر است ، راهنمایی می کند، از شگفت انگیزترین مسائل و از روشن ترین دلایل توحید است .

(۱۰۰) سوره نُور

رادار عجیبی که در وجود شب پره ها قرار دارد که به وسیله آن در ظلمت و تاریکی شب تمام موانع بر سر راه خود را می بیند و حتی گاه ماهی را در زیر امواج آب نشانه گیری کرده و با یک حرکت برق آسا او را بیرون می کشد ، از ویژگی های حیرت انگیز این پرنده است .

به هر حال عجایبی در وجود پرندگان نهفته شده که قرآن

ص:۸۳

به خاطر آن مخصوصا روی آن تکیه کرده است .

منظور از « صَلاه » چیست ؟

جمعی از مفسران مانند « مرحوم طبرسی » در « مجمع البیان » و « آلوسی » در « روح البیان » ، « صَلاه » را در این جا به معنی "دعا " تفسیر کرده اند که مفهوم اصلی آن در لغت همین است و به این ترتیب موجودات زمین و آسمان با زبان حال یا زبان قال در پیشگاه خدا دعا می کنند و از محضر او تقاضای فیض دارند و او هم که فیاض مطلق است ، برحسب استعدادهایشان به آن ها می بخشد و دریغ ندارد .

جزء هیجدهم (۱۰۱)

منتهی هرکدام در عالم خود می دانند چه نیازی دارند و چه باید بخواهند و چه دعایی کنند ؟

به علاوه آن ها طبق آیاتی که قبلاً اشاره کردیم ، در پیشگاه باعظمت او خاضع هستند و در برابر قوانین آفرینش تسلیم و از سوی دیگر باتمام وجود خود صفات کمالیه خدا را بازگو می کنند و هرگونه نقصی ر از او نفی می نمایند و به این ترتیب عبادات چهارگانه آن ها « حمد » و « تسبیح » و « دعا » و « سجود » تکمیل می شود .

ص:۸۴

اگر ابرها نبودند؟!

۴۳ اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّهَ یُزْجی سَحابا ثُمَّ یُؤَلِّفُ بَیْنَهُ ثُمَ یَجْعَلُهُ رُکامافَتَرَی الْوَدْقَ یَخْرُجُ مِنْ خِلالِهِ وَیُنَزِّلُ مِنَ السَّماءِ مِنْ جِبالٍ فیها مِنْ بَرَدٍفَیُصیبُ بِهِ مَنْ یَشاءُ وَ یَصْرِفُهُ عَنْ مَنْ یَشاءُ یَکادُ سَنا بَرْقِهِ یَذْهَبُ بِالْاَبْصارِ

(۱۰۲) سوره نُور

آیاندیدی که خداوند ابرهایی را به آرامی می راند، سپس میان آن ها پیوند می دهد و بعد آن را متراکم می سازد، در این حال دانه های باران را می بینی که از لابلای آن خارج می شود و ازآسمان ، از کوه هایی که در آن است دانه های تگرگ نازل می کند و هرکس را بخواهد، به وسیله آن زیان می رساند و ازهرکس بخواهد، این زیان رابرطرف می کند، نزدیک است درخشندگی برق آن (ابرها) چشم هارا ببرد .

« یُزْجی » از ماده « اِزجاء » به معنی راندن باملایمت است ، راندنی که برای ردیف کردن موجودات پراکنده می باشد و این تعبیر دقیقا در مورد ابرها صادق است که هر قطعه ای از آن از گوشه دریاها برمی خیزد ، سپس دست قدرت پروردگار آن ها را به سوی هم می راند و پیوند می دهد و متراکم می سازد .

جزء هیجدهم (۱۰۳)

ص:۸۵

« رُکام » به معنی اشیائی است که روی هم متراکم شده اند .

« وَدْق » به عقیده بسیاری از مفسران به معنی دانه های باران است که از خلال ابرها بیرون می آید

آری باران است که زمین های مرده را زنده می کند، لباس حیات در پیکر درختان و گیاهان می پوشاند و انسان و حیوانات را سیراب می کند .

سپس به یکی دیگر از پدیده های شگفت انگیز آسمان و ابرها اشاره می کند که : « وَ یُنَزِّلُ مِنَ السَّماءِ مِنْ جِبالٍ فیها مِنْ بَرَدٍ ... » .

آری او است که از یک ابر گاهی باران حیات بخش نازل می کند و گاه با مختصر تغییر آن را مبدل به تگرگ های زیان بار حتی کشنده می کند و این نهایت قدرت و عظمت او را نشان می دهد که سود و زیان و مرگ و زندگی انسان را در کنار هم چیده بلکه در دل هم قرار داده است .

و در پایان آیه به یکی دیگر از پدیده های آسمانی که از آیات توحید است ، اشاره کرده و می گوید : « نزدیک است درخشندگی برق ابرها، چشم های انسان را ببرد » (یَکادُ سَنا بَرْقِهِ یَذْهَبُ بِالْأَبْصارِ) .

(۱۰۴) سوره نُور

ابرهایی که درحقیقت از ذرات « آب » تشکیل شده است ، به هنگامی که حامل نیروی برق می شود، چنان « آتشی » از درونش بیرون می جهد که برقش چشم ها را خیره و رعدش گوش ها را از صدای خود

پر می کند و گاه همه جا را می لرزاند ، این نیروی عظیم در لابلای این بخار لطیف راستی شگفت انگیز است .

تنها سؤالی که در این جا باقی می مانـد ، این است که این کـدام کوه در آسـمان است که تگرگ ها از آن فرومی ریزند ؟ در این جا مفسران بیانات مختلفی دارند ؛

نویسنده تفسیر « فی ظلال » بیانی دارد که مناسب تر به نظر می رسد و آن این که توده های ابر در وسط آسمان به راستی شبیه کوه هـا هسـتند ، گرچه از طرف پـایین که به آن هـا می نگریم ، صـاف هسـتند ، اما کسانی که با هواپیما بر فراز ابرها حرکت کرده انـد ، غالبا با چشم خود این منظره را دیـده انـد که ابرها از آن سو به کوه ها و دره ها و پستی ها و بلندی هایی می مانند که در روی زمین است و به تعبیر دیگر سـطح بالای ابرها هرگز صاف نیست و همانند سطح زمین دارای ناهمواری های فراوان است و از این نظر اطلاق نام « جِبال » بر آن ها مناسب است.(۱)

جزء هیجدهم (۱۰۵)

بر این سخن می توان این نکته دقیق را افزود که به عقیده دانشمندان تشکیل تگرگ در آسمان به این طریق است که دانه های باران

ص:۸۷

۱- « تفسیر فی ظلال » ، جلد ۶ ، صفحه ۱۰۹ .

از ابر جـدا می شود و در قسـمت فوقانی هوا به جبهه سـردی برخورد می کند و یخ می زند ، سـپس طوفان های کوبنده ای که در آن منطقه حکمفرمـا است ، گاهی این دانه ها را مجـددا به بالا پرتاب می کنـد و بار دیگر این دانه ها به داخل ابرها فرومی رود و لا ـیه دیگری از آب به روی آن می نشـیند که به هنگـام جـدا شـدن از ابر ، مجـددا یـخ می بنـدد و گـاهی این موضـوع چنـدین بـار تکرار می شود و هر زمـان لا ـیه تـازه ای روی آن می نشـیند تـا تگرگ به انـدازه ای درشت شود که دیگر طوفان نتوانـد آن را به بالا پرتاب کند ، این جا است که راه زمین را پیش می گیرد و فرود می آید و یا این که طوفان فرومی نشـیند و بدون مانع به طرف زمین حرکت می کند .

بـاتوجه به این مطلب ، نکته علمی که در کلمه « جِبال » در این جا نهفته است روشن تر می شود ، زیرا به وجود آمـدن تگرگ های درشت و سـنگین ، درصورتی امکان پذیر است که توده های ابر متراکم گردند تا هنگامی که طوفان دانه یخ زده تگرگ را به میان آن پرتاب می کنـد ، مقـدار بیشتری آب به خود جـذب نمایـد و این تنها در آن جا است که توده های ابر مانند کوه های مرتفع درجهت بالا قرارگیرد و منبع قابل ملاحظه ای برای تکوّن تگرگ شود .

(۱۰۶) سوره نُور

به پدیده شب و روز فکر کنید

۴۴ يُقَلِّبُ اللّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهارَ اِنَّ فى ذلِكَ لَعِبْرَةً لِاُوْلِى الْاَبْصارِ

خداوند شب و روز را دگرگون می سازد و در این عبرتی است برای صاحبان بصیرت .

جزء هیجدهم (۱۰۷)

بـدون شـک همان گونه که علم ثابت کرده است ، هم آمـد و شـد شب و روز و هم تغییرات تـدریجی آن ها برای انسان جنبه حیاتی دارد و درس عبرتی است برای صاحبان بصیرت .

تـابش یکنواخت آفتـاب ، درجه حرارت هوا را بالا می برد و موجودات زنـده را می سوزانـد و اعصاب را خسته می کنـد ، اما هنگامی که در لابلای این تابش پرده های ظلمت شب قرارمی گیرد، آن را کاملاً تعدیل می کند .

تغییرات تـدریجی شب و روز که سرچشـمه پیـدایش فصول چهارگـانه است ، عامـل بسـیار مؤثری برای بارور شـدن گیاهان و حیات تمام موجودات زنده و نزول باران ها و ذخیره آب در زمین ها است.(۱)

۱- پیرامون این موضوع در جلد هشتم تفسیر نمونه ، ذیل آیه ۶ سوره یونس مشروحا بحث شده است .

حکومت جهانی مستضعفان

۵۵ وَعَدَ اللّهُ الَّذینَ امَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ

(۱۰۸) سوره نُور

لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الأَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دینَهُمُ الَّذِی ارْتَضی لَهُمْ وَ لَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِخَوْفِهِمْ اَمْنا یَعْبُدوُنَنی لا یُشْرِکُونَ بی شَیْئا وَ مَنْ کَفَرَ بَعْدَ ذلِکَ فَاوُلئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ

خداوند به کسانی ازشماکه ایمان آورده اند و اعمال صالح انجام داده اند، وعده می دهد که آن ها را قطعا خلیفه روی زمین خواهد کرد ، همان گونه که پیشینیان را خلافت روی زمین بخشید و دین و آیینی را که برای آن ها پسندیده، پابرجا و ریشه دار خواهد ساخت و خوف و ترس آن ها را به امنیت و آرامش مبدل می کند، آن چنان که تنها مرا می پرستند و چیزی را برای من شریک نخواهند ساخت و کسانی که بعد از آن کافر شوند، فاسقند.

از مجموع آیه چنین برمی آید که خداوند به گروهی از مسلمانان که دارای دو صفت « ایمان » و « عمل صالح » هستند، سه نوید داده است ؛

جزء هیجدهم (۱۰۹)

استخلاف و حکومت روی زمین .

ص:۹۰

نشر آیین حق به طور اساسی و ریشه دار در همه جا (که از کلمه « تمکین » استفاده می شود) .

از میان رفتن تمام اسباب خوف و وحشت و ناامنی .

و نتیجه این امور آن خواهد شد که با نهایت آزادی خدا را بپرستند و فرمان های او را گردن نهند و هیچ شریک و شبیهی برای او قائل نشوند و توحید خالص را در همه جا بگسترانند .

جمعی از مفسرین معتقدند که این آیه اشاره به « بنی اسرائیل » است زیرا آن ها با ظهور موسی و درهم شکسته شدن قدرت فرعون و فرعونیان مالک حکومت روی زمین شدند ، چنان که قرآن در آیه ۱۳۷ سوره اعراف می فرماید : « وَ اَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذینَ کانُوا یُسْتَضْعَفُونَ مَشارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغارِبَهَا الَّتی بارَکْنا فیها : ما آن جمعیت مستضعف (مؤمنان بنی اسرائیل) را وارث مشارق و مغارب زمینی را که پربرکت کردیم ، قرار دادیم » .

(۱۱۰) سوره نُور

و نیز درباره همان ها می فرماید : « وَ نُمَکِّنُ لَهُمْ فِی الْأَرْضِ : ما اراده کرده ایم که قوم مستضعف (مؤمنان بنی اسرائیل) را در روی زمین تمکین دهیم (و صاحب نفوذ و مسلط سازیم) » .

درست است که درمیان بنی اسرائیل حتی در عصر موسی

افراد ناباب و فاسق و حتی احیانا کافری بودند ، ولی به هر حال حکومت به دست مؤمنان صالح بود .

وعده الهی حکومت روی زمین از آن کیست ؟

در آیه خواندیم خدا وعده حکومت روی زمین و تمکین دین و آیین و امنیت کامل را به گروهی که ایمان دارند و اعمالشان صالح است، داده اما در این که منظور از این گروه از نظر مصداقی چه اشخاصی است، در میان مفسران گفتگو است ، بدون شک آیه شامل مسلمانان نخستین می شود بدون شک حکومت مهدی که طبق عقیده عموم مسلمانان اعم از شیعه و اهل تسنن سراسر روی زمین را پر از عدل و داد می کند ، بعد از آن که ظلم و جور همه جا را گرفته باشد ، مصداق کامل این آیه است ، ولی با این حال مانع از عمومیت و گستردگی مفهوم آیه نخواهد بود .

جزء هیجدهم (۱۱۱)

نتیجه این که در هر عصر و زمان پایه های ایمان و عمل صالح در میان مسلمانان مستحکم شود، آن ها صاحب حکومتی ریشه دار و پرنفوذ خواهندشد .

و این که بعضی می گویند : کلمه « اَرْض » مطلق است و تمام روی زمین را شامل می شود و این منحصرا مربوط به حکومت مهدی است

با جمله « کَمَا اسْتَخْلَفَ ... » سازگار نیست ، زیرا خلافت و حکومت پیشینیان مسلما در تمام پهنه زمین نبود .

بـه علاـوه شـأن نزول آیـه نیز نشـان می دهـد که حـداقل نمـونه ای از این حکـومت در عصـر پیـامبر صـلی الله علیه و آله برای مسلمانان (هرچند در اواخر عمر آن حضرت) حاصل شده است .

محصول تمام زحمات پیامبران و تبلیغات مستمر و پی گیر آن ها و نمونه اتمّ حاکمیت توحید و امنیت کامل و عبادت خالی از شرک زمانی

(۱۱۲) سوره نُور

تحقق می یابد که مهدی آن سلاله انبیاء و فرزند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ظاهر شود، همان کسی که همه مسلمانان این حـدیث را دربـاره او از پیـامبر صـلی الله علیه و آله نقل کرده انـد : « لَوْ لَمْ یَبْقَ مِنَ الـدُّنْیا اِلّا یَوْمٌ لَطَوَّلَ اللّهُ ذلِکَ الْیَوْمَ حَتّی یَلی رَجُلٌ مِنْ عِتْرَتی ، اِسْمُهُ اِسْمی ، یَمَلَأُ الْأَرْضَ عَدْلاً وَ قِسْطا کَما مُلِئَتْ ظُلْما وَ جَوْرا : اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نماند ، خداوند آن یک روز را آن قدر طولانی می کند تا مردی از دودمان من که نامش نام من است ، حاکم بر زمین شود و صـفحه زمین را پر از عدل و داد کند ، آن گونه که از ظلم و جور پر شده باشد » .

مرحوم طبرسی در ذیل آیه می گوید: از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله این حدیث نقل شده است : « اِنَّها فِی الْمَهْدِیِّ مِنْ آلِ

مُحَمَّدٍ : این آیه درباره مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله می باشد » .(1)

درتفسیر «روح المعانی» و بسیاری ازتفاسیرشیعه از امام سجّاد

چنین نقل شده است که در تفسیر آیه فرمود : « هُمْ وَ اللّهِ شیعَتُنا اَهْلَ الْبَیْتِ یَفْعَلُ اللّهُ ذلِکَ بِهِمْ عَلی یَدَیْ رَجُلٍ مِنّا وَ هُوَ مَهْدِیُّ هذِهِ الْاُمَّهِ یَمْلَأُ الْاَرْضَ عَدْلاً وَ قِسْطا کَما مُلِئَتْ ظُلْما وَ جَوْرا وَ هُوَالَّذی قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله لَوْ لَمْ یَبْقَ مِنَ الدُّنْیا اِلاّ یَوْمٌ ... : آن ها به خدا سوگند شیعیان ما هستند ، خداوند این کار را برای آن ها به دست مردی از ما انجام می دهد که "مهدی" این امت است، زمین را پراز عدل ودادمی کند،آن گونه که ازظلم و جورپرشده باشدوهم اواست که پیامبر صلی الله علیه و آله در حق وی فرمود : " اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نماند ..." » .

این تفسیر به معنی انحصار معنی آیه نیست ، بلکه بیان مصداق کامل است ، منتها چون بعضی از مفسران همچون « آلوسی » در « روح المعانی » به این نکته توجه نکرده اند ، این احادیث را مردود شناخته اند .

« قرطبی » مفسر معروف اهل تسنن از « مِقْداد بْن اَسْوَد » چنین نقل

۱- « مَجْمَعُ الْبیان » ، ذیل آیه مورد بحث .

می کند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: « ما عَلی ظَهْرِ الْاَرْضِ

بَیْتُ حَجَرٍ وَ لا مَدَرٍ اِلّا اَدْخَلَهُ اللّهُ کَلِمَهَ الْاِسْلامِ : بر روی زمین خانه ای از سنگ یا گل باقی نمی ماند ، مگر این که اسلام در آن واردمی شود »(و ایمان و توحید درسراسر روی زمین نفوذمی کند) .(۱)

برای کسب اطلاعات بیشتر پیرامون حکومت مهدی و مدارک مشروح و مستدل آن در کتب علمای شیعه و سنی، به جلد ۷ تفسیرنمونه، ذیل آیه ۳۳ سوره توبه مراجعه فرمایید .

مقدمات تحقق وعده خلافت صالحین بر روی زمین

۵۶ وَ اَقیمُوا الصَّلوهَ وَ اتُوا الزَّکوهَ وَ اَطیعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ

و نماز را برپا دارید و زکات را بدهید و رسول (خدا) را اطاعت کنید تا مشمول رحمت (او) شوید .

۵۷ لا تَحْسَبَنَّ الَّذینَ کَفَرُوا مُعْجِزینَ فِی الْاَرْضِ وَ

مَأْویهُمُ النّارُ وَ لَبِئْسَ الْمَصیرُ

گمان نبر کافران می توانند از چنگال مجازات الهی در زمین

۱- « تفسیر قُرْطُبی » ، جلد ۷، صفحه ۴۲۹۲ .

فرار کنند، جایگاه آن ها آتش است وچه بدجایگاهی است.

« مُعْجِزینَ » جمع « مُعْجِز » از ماده « اِعْجاز » به معنی ناتوان ساختن است و از آن جا که گاه انسان در تعقیب کسی است و او از دستش فرارمی کند و هرچه کوشش می نماید، به او دسترسی پیدا نمی کند و از قلمرو قدرتش بیرون می رود و این امر او را ناتوان می سازد ، لذا کلمه « مُعْجِز » گاه در همین معنی استعمال می شود و آیه فوق نیز اشاره به همین معنی است و مفهومش این است که شما نمی توانید از قلمرو قدرت خدا بیرون روید .

درآیه گذشته وعده خلافت روی زمین به مؤمنان صالح داده شده بود و این دوآیه مردم را برای فراهم کردن مقدمات این حکومت بسیج می کند ، درضمن نفی موانع بزرگ را نیز خودش تضمین می نماید ، در حقیقت یکی از این دو آیه درصدد بیان مقتضی است وآیه دوم نفی موانع.

(۱۱۶) سوره نُور

آداب ورود به جایگاه خصوصی پدر و مادر

۵۸ یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا لِیَسْتَأْذِنْکُمُ الَّذینَ مَلَکَتْ اَیْمانُکُمْ وَ الَّذینَ لَمْ یَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْکُمْ ثَلاثَ مَرّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلوهِ الْفَجْرِ وَحینَ تَضَعُونَ ثِیابَکُمْ مِنَ الظَّهیرَهِ وَ مِنْ بَعْدِ صَلوهِ الْعِشاءِ ثَلاثُ عَوْراتٍ لَکُمْ لَیسَ

عَلَيْكَمْ وَ لا عَلَيْهِمْ جُناحٌ بَعْدَهُنَّ طَوّافُونَ عَلَيْكَمْ بَعْضُكَمْ عَلى بَعْضٍ كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللّهُ لَكَمُ الْآياتِ وَاللّهُ عَليمٌ حَكيمٌ

ای کسانی که ایمان آورده اید ! باید بردگان شما و هم چنین کودکانتان که به حد بلوغ نرسیده اند ، در سه وقت ازشمااجازه بگیرند؛ قبل از نماز فجر و در نیم روز هنگامی که لباس های(معمولی) خودرا بیرون می آورید و بعداز نماز عشاء ، این سه وقت خصوصی برای شما است ، اما بعد از این سه وقت ، گناهی برشما و بر آن ها نیست (که بدون اذن واردشوند) و بر گِرد یکدیگرطواف کنید (و باصفا و صمیمیت به یکدیگر خدمت نمایید) این گونه خداوند آیات را برای شما تبیین می کند و خداوند عالم و حکیم است .

جزء هیجدهم (۱۱۷)

« ظَهیرَه » چنان که « راغب » در « مفردات » و « فیروزآبادی » در « قاموس » می گویند : به معنی نیم روز و حدود ظهر است که مردم در این موقع معمولاً لباس های رویی خود را درمی آورند و گاه مرد و زن باهم خلوت می کنند .

« عَوْرَه » در اصل از ماده « عار » به معنی عیب است و از آن جا که

آشکار شدن آلت جنسی مایه عیب و عار است ، در لغت عرب به آن عورت اطلاق شده است ، اطلاق کلمه « عورت » بر این اوقات سه گانه مذکور ، به خاطر آن است که مردم در این اوقات خود را زیاد مقیّد به پوشانیدن خویش مانند سایر اوقات نمی کنند و یک حالت خصوصی دارند .

بدیهی است این دستور متوجه اولیای اطفال است که آن ها را

(۱۱۸) سوره نُور

وادار به انجام این برنامه کنند ، چراکه آن ها هنوز به حد بلوغ نرسیده اند تامشمول تکالیف الهی باشندو به همین جهت مخاطب در این جا ، اولیاء هستند .

ضمنا اطلاق آیه هم شامل کودکان پسر و هم کودکان دختر می شود و کلمه « اَلَّذینَ » که برای جمع مذکراست ، مانع از عمومیت مفهوم آیه نیست ، زیرا در بسیاری از موارد این تعبیر به عنوان تغلیب بر مجموع اطلاق می گردد ، همان گونه که در آیه وجوب روزه تعبیر به « اَلَّذینَ » شده و منظور عموم مسلمانان است (۸۳ / بقره) .

ذکر این نکته نیز لازم است که آیه از کودکانی سخن می گوید که به حد تمییز رسیده اند و مسائل جنسی و عورت و غیر آن را تشخیص می دهند ، زیرا دستور اذن گرفتن ، خود دلیل بر این است که این اندازه

که اذن گرفتن یعنی چه .

در پایان آیه می فرماید: « لَیْسَ عَلَیْکُمْ وَ لاعَلَیْهِمْ جُناحٌ بَعْدَهُنَّ طَوّافُونَ عَلَیْکُمْ بَعْضُکُمْ عَلی بَعْضٍ کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُمُ الْایاتِ وَ اللّهُ عَلیمٌ حَکیمٌ » .

جزء هیجدهم (۱۱۹)

واژه « طَوّافُونَ » در اصل از ماده « طواف » به معنی گردش دور چیزی است و چون به صورت صیغه مبالغه آمده ، به معنی کثرت در این امر می باشد و با توجه به این که بعد از آن « بَعْضُکُمْ عَلی بَعْضٍ »آمده، مفهوم جمله این می شود که در غیر این سه وقت شما مجاز هستید بر گِرد یکدیگر بگردید و رفت و آمد داشته باشید و به هم خدمت کنید .

و به گفته « فاضل مقداد » در « کنز العرفان » این تعبیر در حقیقت به منزله بیان دلیل برای عدم لزوم اجازه گرفتن در سایر اوقات است ، چراکه اگر بخواهند مرتبا رفت و آمد داشته باشند و در هر بار اذن دخول بخواهند ، کار مشکل می شود .(۱)

۵۹ وَ اِذا بَلَغَ الْأَطْفالُ مِنْکُمُ الْحُلُمَ فَلْیَسْتَأْذِنُوا کَمَااسْتَأْذَنَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُمْ اياتِهِ وَ اللّهُ عَليمٌ حَكيمٌ

(۱۲۰) سوره نُور

۱- « کَنْزُ الْعِرفان » ، جلد ۲ ، صفحه ۲۲۵ .

و هنگامی که اطفال شـما به سن بلوغ رسـند، باید اجازه بگیرند ، همان گونه که اشخاصـی که پیش از آن ها بودند، اجازه می گرفتند ، این چنین خداوند آیاتش را برای شما تبیین می کند و خدا عالم و حکیم است .

واژه « حُلُم » به معنی عقل آمده است و کنایه از بلوغ است که معمولاً با یک جهش عقلی و فکری توأم است و گاه گفته اند : « حُلُم » به معنی رؤیا و خواب دیدن است و چون جوانان مقارن بلوغ ، صـحنه هایی در خواب می بینند که سـبب احتلام آن ها می شود ، این واژه به عنوان کنایه در معنی بلوغ به کار رفته است .

از آیه فوق چنین اسـتفاده می شود که حکم بالغـان بـا اطفال نابالغ متفاوت است زیرا کودکان نابالغ طبق آیه قبل ، تنها در سـه وقت موظف به اجازه گرفتن هسـتند ، چون زندگی آن ها با زندگی پدران و مادران آن قدر آمیخته است که اگر بخواهند در همه حال اجازه بگیرند، مشکل

خواهـد بود و از این گذشـته احساسات جنسـی آن ها هنوز به طور کامل بیـدار نشـده ، ولی نوجوانان بالغ طبق این آیه که اذن گرفتن را به طور مطلق برای آن ها واجب دانسته ، موظفند در همه حال به هنگام

ورود بر پدر و مادر اذن بطلبند .

این حکم مخصوص به مکانی است که پدر و مادر در آن جا استراحت می کنند ، وگرنه وارد شدن در اتاق عمومی (اگر اتاق عمومی داشته باشند) مخصوصا هنگامی که دیگران هم در آن جا حاضرند و هیچ گونه مانع و رادعی در کار نیست ، اجازه گرفتن لزومی ندارد .

ذکر این نکته نیز لازم است که جمله « كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ » اشاره به بزرگسالان است که در همه حال به هنگام وارد شدن در اتاق ، موظف به اجازه گرفتن از پدران و مادران بودند ، در این آیه افرادی را که تازه به حد بلوغ رسیده اند ، هم ردیف بزرگسالان قرار داده که موظف به استیذان بودند .

اجازه نوجوانان برای ورود به اتاق والدین

(۱۲۲) سوره نُور

برای ریشه کن ساختن یک مفسده اجتماعی مانند اعمال منافی عفت ، تنها توسل به اجرای حدود و تازیانه زدن منحرفان ، کافی نیست ، در هیچ یک ازمسائل اجتماعی چنین برخوردی نتیجه مطلوب را نخواهد داد ، بلکه باید مجموعه ای ترتیب داد از آموزش فکری و فرهنگی آمیخته با آداب اخلاقی و عاطفی و همچنین آموزش های صحیح اسلامی و ایجاد یک محیط اجتماعی سالم ، سپس

ص:۱۰۱

مجازات را به عنوان یک عامل در کنار این عوامل درنظر گرفت .

به همین دلیل در این سوره نور که در واقع سوره عفت است ، از مجازات تازیانه مردان و زنان زناکار شروع می کند و به مسائل دیگر مانند فراهم آوردن وسایل ازدواج سالم ، رعایت حجاب اسلامی ، نهی از چشم چرانی ، تحریم متهم ساختن افراد به آلودگی ناموسی، و بالاخره اجازه گرفتن فرزندان به هنگام ورود به خلوتگاه پدران و مادران ، گسترش می دهد .

این نشان می دهد که اسلام از هیچ یک از ریزه کاری های مربوط به این مسأله غفلت نکرده است .

جزء هیجدهم (۱۲۳)

کودکان بالغ نیز موظف هستند در هروقت بدون اجازه وارد نشوند ، حتی کودکان نابالغ که مرتبا نزد پدر و مادر هستند ، نیز آموزش داده شوند که حداقل در سه وقت (قبل از نماز صبح و بعد از نماز عشاء و هنگام ظهر که پدران و مادران به استراحت می پردازند) بدون اجازه وارد نشوند .

این یک نوع ادب اسلامی است ، هرچند امروز کمتر رعایت می شود و با این که قرآن آن را صریحا در آیات فوق بیان کرده است ، در نوشته ها و سخنرانی ها و بیان احکام نیز کمتر دیده می شود که پیرامون

این حکم اسلامی و فلسفه آن بحث شود و معلوم نیست به چه دلیل این حکم قطعی قرآن مورد غفلت و بی توجهی قرار گرفته است ؟

خانه های یازده گانه ای که غذاخوردن ازآن ها مجاز است

۶۱ لَیْسَ عَلَی الْأَعْمی حَرَجٌ وَ لا عَلَی الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَ لا عَلَی الْمَریضِ حَرَجٌ وَ لا عَلی اَنْفُسِکُمْ اَنْ تَأْکُلُوا مِنْ

(۱۲۴) سوره نُور

بُیُوتِکُمْ اَوْبُیُوتِابائِکُمْ اَوْبُیُوتِ اُمَّهاتِکُمْ اَوْ بُیُوتِ اِخْوانِکُمْ اَوْ بُیُوتِ اَخَواتِکُمْ اَوْ بُیُوتِ اَعْمامِکُمْ اَوْ بُیُوتِ عَمّاتِکُمْ اَوْ بُیُوتِ اَخْوالِکُمْ اَوْ بُیُوتِ خالاتِکُمْ اَوْ ما مَلَکْتُمْ مَفاتِحَهُ اَوْ صَدیقِکُمْ لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ اَنْ تَأْکُلُوا جَمیعا اَوْ اَشْتاتا فَاِذا دَخَلْتُمْ بُیُوتا فَسَلِّمُوا عَلی اَنْفُسِکُمْ تَحِیَّهً مِنْ عِنْدِ اللّهِ مُبارَکَهً طَیِّبَهً کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُمُ الْایاتِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ

بر نابینا و افراد شل و بیمار گناهی نیست (که با شما هم غذا شوند) و بر شما نیز گناهی نیست که از خانه های خودتان (خانه های فرزندان یا همسرانتان که خانه خود شما محسوب می شود، بدون اجازه خاصی)غذابخورید و همچنین خانه های پدرانتان یا خانه های مادرانتان، یا خانه های برادرانتان یا

خانه های خواهرانتان یا خانه های عموهایتان یا خانه های عمه هایتان یاخانه های دایی هایتان یاخانه های خاله هایتان یا خانه ای که کلیدش در اختیار شما است یا خانه های دوستانتان، بر شما گناهی نیست که به طور دسته جمعی یا جداگانه غذا بخورید و هنگامی که داخل خانه ای شدید ، بر خویشتن سلام کنید ، سلام و تحیتی از سوی خداوند، سلام و تحیتی پربرکت و پاکیزه ، این گونه خداوند آیات را برای شما تبیین می کند ، شاید اندیشه کنید .

جزء هیجدهم (۱۲۵)

طبق صریح بعضی از روایات ، اهل مدینه قبل از این که اسلام را پذیرا شوند ، افراد نابینا و شل و بیمار را از حضور بر سر سفره غذا منع می کردند و با آن ها هم غذا نمی شدند و از این کار نفرت داشتند .

و به عکس بعد از ظهور اسلام گروهی غذای این گونه افراد را جدا می دادند نه به این علت که از هم غذا شدن با آن ها تنفر داشتند ، بلکه به این دلیل که شاید اعمی غذای خوب را نبیند و آن ها ببینند و بخورند و این برخلاف اخلاق است و همچنین در مورد افراد لنگ و بیمار که ممکن است در غذا خوردن عقب بمانند و افراد سالم پیشی بگیرند .

(۱۲۶) سوره نُور به هر دلیل که بود ، با آن ها هم غذا نمی شدند و روی همین جهت

افراد اعمی و لنگ و بیمار نیز خود را کنار می کشیدند ، چراکه ممکن بود مایه ناراحتی دیگران شوند و این عمل را برای خود گناه می دانستند.

این موضوع را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که سؤال کردند ، آیه فوق نازل شد و گفت : هیچ مانعی ندارد که آن ها با شما هم غذا شوند .

سپس قرآن مجید اضافه می کند : « بر خود شما نیز گناهی نیست که از این خانه ها بدون گرفتن اجازه غذابخورید؛ خانه های خودتان » (منظور فرزندان یا همسران است که از آن تعبیر به خانه خود شده است). بنابراین غذا خوردن از یازده خانه (به شرح زیر) مجاز است:

« خانه خودتان » (مِنْ بُیُوتِکُمْ) .

« یا خانه های پدرانتان » (اَوْ بُیُوتِ ابائِکُمْ) .

« یا خانه های مادرانتان » (اَوْ بُیُوتِ اُمَّهاتِکُمْ) .

« یا خانه های برادرانتان » (اَوْ بُیُوتِ اِخْوانِکُمْ) .

« یا خانه های خواهرانتان » (اَوْ بُیُوتِ اَخَواتِکُمْ) .

جزء هیجدهم (۱۲۷)

« یا خانه های عموهایتان » (اَوْ بُیُوتِ اَعْمامِکُمْ) .

« یا خانه های عمه هایتان » (اَوْ بُیُوتِ عَمّاتِکُمْ) .

« یا خانه های دایی هایتان » (اَوْ بُیُوتِ اَخْوالِکُمْ) .

« یا خانه های خاله هایتان » (اَوْ بُیُوتِ خالاتِکُمْ) .

« یا خانه ای که کلیدش در اختیار شما است » (اَوْ ما مَلَکْتُمْ مَفاتِحَهُ) .

« یا خانه های دوستانتان » (اَوْ صَدیقِکُمْ) .

البته این حکم شرایط و توضیحاتی دارد که بعد از پایان تفسیر آیه خواهد آمد .

سپس ادامه می دهد : « لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ اَنْ تَأْکُلُوا جَمیعا اَوْ اَشْتاتا » .

گویا جمعی از مسلمانان در آغاز اسلام از غذا خوردن تنهایی ابا داشتند و اگر کسی را برای هم غذا شدن نمی یافتند ، مدتی گرسنه می ماندند ، قرآن به آن ها تعلیم می دهد که غذا خوردن به صورت جمعی و فردی ، هر دو مجاز است .(۱)

(۱۲۸) سوره نُور

بعضی نیز گفته اند که : گروهی از عرب مقیّد بودند که غذای میهمان را به عنوان احترام جداگانه ببرند وخود با او هم غذا نشوند (مبادا شرمنده یا مقیّد گردد) آیه این قیدها را برداشت و تعلیم داد که این یک سنت ستوده نیست .(۲)

مانعی ندارد که آیه ناظر به همه این امور باشد .

سپس به یک دستور اخلاقی دیگر اشاره می کند که : « هنگامی که وارد خانه ای شدید ، بر خویشتن سلام کنید ، سلام و تحیتی از نزد

۱- « تفسیر تبیان » ، ذیل آیه مورد بحث .

۲- « تفسیر تبیان » ، ذیل آیه مورد بحث .

خداوند، سلام و تحیتی پربرکت و پاکیزه » (فَاِذا دَخَلْتُمْ بُیُوتا فَسَلِّمُوا عَلی اَنْفُسِکَمْ تَحِیَّهً مِنْ عِنْدِ اللّهِ مُبارَکَهً طَیِّبَهً ...) .

در این که منظوراز این « بُیُوت » (خـانه ها) چه خانه هایی است ، بعضـی از مفسـران آن را اشاره به خانه های یازده گانه فوق می دانند و بعضی دیگر آن را مخصوص مساجد دانسته اند .

جزء هیجدهم (۱۲۹)

ولی پیدا است که آیه مطلق است و همه خانه ها را شامل می شود ، اعم از خانه های یازده گانه ای که انسان برای صرف طعام وارد آن می شود و یـا غیر آن از خـانه هـای دوسـتان و خویشاونـدان یا غیر آن ها ، زیرا هیـچ دلیلی بر تقییـد مفهوم وسـیع آیه نیست .

و اما این که منظور از « سلام کردن بر خویشتن » چیست ، باز در این جا چند تفسیر دیده می شود .

ما فکر می کنیم منافاتی در میان این تفسیرها نباشد ، به هنگام ورود در هر خانه ای باید سـلام کرد ، مؤمنان بر یکدیگر و اهل منزل بر یکدیگر و اگر هم کسـی نباشد ، سـلام کردن بر خویشتن ، چراکه همه این ها در حقیقت بازگشت به سلام بر خویش دارد .

لذا در حدیثی از امام باقر می خوانیم هنگامی که از تفسیر این آیه سؤال کردند، در جواب فرمود: « هُوَ تَسْلیمُ الرَّجُلِ عَلی

اَهْلِ الْبَيْتِ حينَ يَدْخُلُ ثُمَّ يَرُدُّونَ عَلَيْهِ فَهُوَ سَلامُكَمْ عَلى اَنْفُسِكَمْ : منظور سلام کردن انسان بر اهل خانه است به هنگامی که وارد

(۱۳۰) سوره نُور

خانه می شود، آن ها طبعا به او پاسخ می گویند و سلام را به خود او بازمی گردانند و این است سلام شما بر خودتان » .(۱)

و باز از همان امام می خوانیم که فرمود : « اِذا دَخَلَ الرَّجُلُ مِنْكُمْ بَيْتَهُ فَاِنْ كانَ فيهِ اَحَدٌ يُسَلِّمُ عَلَيْهِ وَ اِنْ لَمْ يَكُنْ فيهِ اَحَدٌ فَلْيَقُلْ اَلسَّلامُ عَلَيْنا مِنْ عِنْدِ رَبِّنا يَقُولُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللّهِ مُبارَكَةً طَيِّبَةً : هنگامی که کسی از شما وارد خانه اش می شود ، اگر در آن جا کسی باشد ، بر او سلام کند و اگر کسی نباشد ، بگوید : سلام بر ما از سوی پروردگار ما ، همان گونه که خداوند در قرآن فرموده : " تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللّهِ مُبارَكَةً طَيِّبَةً " » .(۲)

آیا خوردن غذای دیگران مشروط به اجازه آن ها نیست؟

چنان که در آیه فوق دیدیم خداوند اجازه داده است که انسان از خانه های بستگان نزدیک و بعضی از دوستان و مانند آن ها که مجموعا یازده مورد می شود ، غذا بخورد و در آیه اجازه گرفتن از آن ها شرط

۱- « نُورُالثَّقَلَيْن » ، جلد ۳ ، صفحه ۶۲۷ .
۲- « نُورُالثَّقَلَيْن » ، جلد ۳ ، صفحه ۶۲۷ .

نشده بود و مسلما مشروط به اجازه نیست ، چون با وجود اجازه، از غذای هرکس می توان خورد و این یازده گروه خصوصیّتی ندارد .

جزء هیجدهم (۱۳۱)

ولی آیا احراز رضایت باطنی (به اصطلاح از طریق شاهد حال) به خاطر خصوصیت و نزدیکی که میان طرفین است ، شرط می باشد ؟

ظاهر اطلاق آیه این شرط رانیز نفی می کند، همین قدر که احتمال رضایت او باشد (و غالبا رضایت حاصل است) کافی می شمرد .

ولی اگر وضع طرفین به صورتی درآمده که یقین به عدم رضایت داشته باشند ، گرچه ظاهر آیه نیز از این نظر اطلاق دارد ، اما بعید نیست که آیه از چنین صورتی منصرف باشد ، به خصوص این که این گونه افراد نادر هستند و معمولاً اطلاق ها شامل این گونه افراد نادر نمی شود .

بنابراین آیه فوق در محدوده خاصی آیات و روایاتی را که تصرف در اموال دیگران را مشروط به احراز رضایت آن ها کرده است ، تخصیص می زند ، ولی تکرار می کنیم این تخصیص در محدوده معینی است ، یعنی غذا خوردن به مقدار نیاز ، خالی از اسراف و تبذیر .

(۱۳۲) سوره نُور

آن چه در بالا ذکر شد ، در میان فقهای ما مشهور است و قسمتی از آن نیز صریحا در روایات آمده است .

در روایت معتبری از امام صادق می خوانیم هنگامی که از

این آیه جمله « اَوْ صَدیقِکَمْ » از آن حضرت سؤال کردند ، فرمود : «هُوَ وَ اللّهِ الرَّجُلُ یَدْخُلَ بَیْتَ صَدیقِهِ فَیَأْکُلُ بِغَیْرِ اِذْنِه: به خدا قسم منظور این است که انسان داخل خانه برادرش می شود و بدون اجازه غذا می خورد ».(۱)

روایات متعدد دیگری نیز به همین مضمون نقل شده که در آن ها آمده است ، اذن گرفتن در این موارد شرط نیست .

در مورد «عدم اِفْساد» (و عدم اسراف) نیز در بعضی از روایات تصریح شده است.(۲)

۱ «وسائل الشیعه»، جلد ۱۶،صفحه ۴۳۴، حدیث۱و۴ .

جزء هیجدهم (۱۳۳)

بعضی از فقهاء طعام های نفیس و عالی که صاحب خانه احیانا برای خود یا میهمان محترمی و یا مواقع خاصی ذخیره کرده است ، استثناء کرده اند و این استثناء به حکم انصراف آیه از این صورت بعید به نظر نمی رسد .

برای کسب توضیحات بیشتر در این زمینه به جلد ۳۶ ، کتاب « جواهر الکلام » مراجعه فرمایید .

۱- «وسائل الشیعه»، جلد ۱۶،صفحه ۴۳۴، حدیث۱و۴ .

۲- «وسائل الشیعه»، جلد ۱۶،صفحه ۴۳۴، حدیث۱و۴ .

منظور از « صدیق » کیست ؟

بـدون شـک صـداقت و دوستی معنـای وسـیعی دارد و منظور از آن در این جـا مسـلما دوسـتان خـاص و نزدیک هسـتند که با یکـدیگر رفت و آمـد دارند و ارتباط میان آن ها ایجاب می کند که به منزل یکدیگر بروند و از غذای هم بخورند، البته همان گونه که در اصل مسأله یادآور شدیم ،

(۱۳۴) سوره نُور

در این گونه موارد احراز رضایت شرط نیست ، همان اندازه که یقین به نارضایی نداشته باشد ، کافی است .

لذا بعضـی از مفسـران در ذیل این جمله گفته اند : منظور دوستی است که در دوستیش صادقانه با تو رفتار کند و بعضی دیگر گفته اند : دوستی است که ظاهر و باطنش با تو یکی است و ظاهرا همه اشاره به یک مطلب دارند .

ضمنا از این تعبیر اجمالاً روشن می شود آن ها که تا این اندازه در برابر دوستانشان گذشت ندارند ، در واقع دوست نیستند .

در این جـا مناسب است گسترش مفهوم دوستی و شـرایط جامع آن راکه در حـدیثی از امام صادق نقل شـده ، بشـنویم ، ایشان فرمودند : « لا تَكُونُ الصَّداقَةُ اِلاّ بِحُدُودِها ، فَمَنْ كانَتْ فيهِ هذِهِ الْحُدُودِ اَوْ

شَیْ ءٌ مِنْها فَانْسِبْهُ اِلَی الصَّداقَهِ وَ مَنْ لَمْ یَکَنْ فیهِ شَیْ ءٌ مِنْها فَلا تَنْسِبْهُ اِلی شَیْ ءٍ مِنَ الصَّداقِهِ ؛ فَاَوَّلُها اَنْ تَکَونَ سَریرَتُهُ وَ عَلانِیَتُهُ لَکَ واحِدَهً ، وَ الثّانی اَنْ یَری زَیْنَکَ زَیْنَهُ وَ

جزء هیجدهم (۱۳۵)

شَیْنَکَ شَیْنَهُ، وَ الثّالِثَهُ اَنْ لا تُغَیِّرُهُ عَلَیْکَ وَ لایَهٌ وَ لامالٌ ، وَ الرّابِعَهُ اَنْ لا تَمْنَعْکَ شَیْئا تَنالُهُ مَقْدُرَتُهُ ، وَ الْخامِسَهُ وَ هِیَ تَجْمَعُ هذِهِ الْخِصالَ اَنْ لا یُسَلِّمُکَ عِنْدَ النَّکِباتِ : دوستی جز با حدود و شرایطش امکان پذیر نیست ، کسی که این حدود و شرایط یا بخشی از آن در او باشد ، او را دوست بدان و کسی که هیچ یک از این شرایط در او نیست ، چیزی از دوستی در او نیست ؛ نخستین شرط دوستی آن است که باطن و ظاهرش برای تو یکی باشد ، دومین شرط این است که زینت و آبروی تو را زینت و آبروی خود بداند و عیب و زشتی تو را عیب و زشتی خود ببیند ، سوم این است که مقام و مال ، وضع او را نسبت به تو تغییر ندهد ، چهارم این که آن چه را درقدرت دارد، از تو مضایقه ننماید و پنجم که جامع همه این صفات است ، آن است که تو را به هنگام پشت کردن روزگار رها نکند » .(۱)

(۱۳۶) سوره نُور

ص:۱۱۲

۱- « اصول کافی » ، جلد ۲ ، صفحه ۴۶۷ .

تفسیر « ما مَلَکْتُمْ مَفاتِحَهُ »

در برخی از شأن نزول ها آمده که در صدر اسـلام وقتی مسلمان ها به جهاد می رفتند ، گاهی کلید خانه خود را به افراد ازکار افتـاده ای که قادر بر جهاد نبودنـد ، داده و حتی به آن ها اجازه می دادنـد که از غـذاهای موجود در خانه بخورنـد ، اما آن ها احیانا از ترس این که مبادا گناهی باشد ، از خوردن امتناع می ورزیدند .

طبق این روایت منظور از « ما مَلَکْتُمْ مَفاتِحَهُ » (خانه هایی که مالک کلیدهای آن شده اید) همین است .(۱)

ولی بـاتوجه به سـایر گروه هایی که در این آیه نام آن ها برده شـده ، ظاهر این است که منظور از این جمله ، کسانی است که کلیـد خانه خود را به خاطر ارتباط نزدیک و اعتماد ، به دست دیگری می سپارند ، ارتباط نزدیک میان این دو سـبب شده که آن ها نیز در ردیف بستگان و دوستان نزدیک باشند ، خواه رسما وکیل بوده باشد یا نه .

جزء هیجدهم (۱۳۷)

سلام و تحیت

« تَحِیَّت » در اصـل از مـاده « حَیـات » اسـت و به معنی دعـا کردن برای سـلامت و حیـات دیگری می باشـد ، خـواه این دعـا به صورت « سَلامٌ عَلَیْکُم » یا « اَلسَّلامُ عَلَیْنا » و یا مثلاً « حَیّاکَ اللّهُ » بوده باشد، ولی

۱- « تفسیر قُرطُبی » ، ذیل آیه مورد بحث .

معمولاً هر نوع اظهار محبتی را که افراد در آغاز ملاقات نسبت به یکدیگر می کنند ، « تحیّت » می گویند .

منظور از « تَحِیَّةً مِنْ عِنْدِ اللّهِ مُبارَکَةً طَیِّبَةً » این است که تحیّت را به نوعی با خدا ارتباط دهند ، یعنی منظور از « سَلامٌ عَلَیْکُم » این باشد که "سلام خدا بر تو باد" یا "سلامتی تو را از خدا می خواهم" ، چراکه از نظر یک فرد موحد هرگونه دعایی بالاخره به خدا بازمی گردد و از او تقاضا می شود و طبیعی است دعایی که چنین باشد، هم پربرکت (مُبارَک) و هم پاکیزه (طَیِّبه) است .

(۱۳۸) سوره نُور

سلام کردن و اهمیت آن

تا آن جا که می دانیم تمام اقوام جهان هنگامی که به هم می رسند برای اظهار محبت به یکدیگر نوعی تحیّت دارند که گاهی جنبه لفظی دارد و گاهی به صورت عملی است که رمز تحیّت می باشد، در اسلام نیز «سلام» یکی از روشن ترین تحیت ها است، و آیه فوق همان طور که اشاره شد گر چه معنی وسیعی دارد اما یک مصداق روشن آن سلام کردن است، بنابراین طبق این آیه همه مسلمانان موظفند که سلام را به طور عالی تر و یا لااقل مساوی جواب گویند.

از آیات قرآن نیز استفاده می شود که سلام یک نوع تحیّت است.

ص:۱۱۴

در سوره نور آیه ۶۱ می خوانیم: «فَإِذا دَخَلْتُمْ بُيُوتا فَسَلِّمُوا عَلى اَنْفُسِكَمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللّهِ مُبارَكَةً طَيِّبَةً» هنگامی که وارد خانه ای شدید بر یکدیگر تحیت الهی بفرستید تحیتی پربرکت و پاکیزه.

در این آیه اسلام به عنوان تحیت الهی که هم مبارک است و هم پاکیزه معرفی شده است و ضمنا می توان از آن استفاده کرده که معنی سـلام علیکم در اصل سـلام اللّه علیکم است، یعنی درود پروردگار بر تو باد، یا خداونـد تو را به سـلامت دارد، و در امن و امان باشی به همین جهت سلام کردن یک نوع اعلام دوستی و صلح و ترک مخاصمه و جنگ محسوب می شود .

جزء هیجدهم (۱۳۹)

از پـاره ای از آیـات قرآن نیز اسـتفاده می شود که تحیت اهل بهشت نیز سـلام است. «أُولئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَهَ بِما صَبَرُوا وَ يُلَقَّوْنَ فيها تَحِيَّةً وَ سَلاما » اهل بهشت در برابر اسـتقامتشان از غرفه های بهشتی بهره منـد می شوند و تحیت و سـلام به آن ها نثار می شود (۱) و در آیـه ۲۳ سـوره ابراهیم و آیه ۱۰ سوره یونس دربـاره بهشتیـان نیز می خوانیم: «تَحِيَّتُهُمْ فيها سَلمٌ» تحیت آنها در بهشت سلام است.

۱- ۷۵ / فرقان .

و نیز از آیات قرآن استفاده می شود که تحیت به معنی سلام (یا چیزی معادل آن) در اقوام پیشین بوده است چنان که در سوره ذاریات

(۱۴۰) سوره نُور

آیه ۲۵ در داستان ابراهیم می گوید هنگامی که فرشتگان مأمور مجازات قوم لوط به صورت ناشناس بر او وارد شدند به او سلام کردند و او هم پاسخ آن ها را به سلام داد:

«اِذْ دَخَلُوا عَلَیْهِ فَقالُوا سَلاما قالَ سَلامٌ قَوْمٌ مُنْکَرُونَ» از اشعار عرب جاهلی نیز استفاده می شود که تحیّت به وسیله سلام در آن ایام بوده است .

هر گاه بی طرفانه این تحیت اسلامی را که محتوی توجه به خدا و دعا برای سلامت طرف و اعلام صلح و امنیت است با تحیت های دیگری که در میان اقوام مختلف معمول است مقایسه کنیم ارزش آن برای ما روشن تر می گردد.

در روایات اسلامی تأکید زیادی روی سلام شده تا آن جا که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده: «مَنْ بَدَءَ بِالْکَلامِ قَبْلَ السَّلامِ فَلا تُجیبُوهُ» کسی که پیش ازسلام آغاز به سخن کند پاسخ او را نگوئید. (۱)

جزء هیجدهم (۱۴۱)

ص:۱۱۶

۱- اصول کافی، ج ۲، باب التسلیم .

و نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده که خداوند می فرماید: «اَلْبَخیلُ مَنْ یَبْخَلُ بِالسَّلامِ»بخیل کسی است که حتی از سلام کردن بخل ورزد. (۱)

و درحدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «اِنَ اللّه ـَ عَزَّ وَ جَلَّ یُحِبُ اِفْشاءَ السَّلامِ» خداوند افشاء سلام را دوست دارد .(۲) منظور از افشای سلام، سلام کردن به افراد مختلف است.

در احادیث، آداب فراوانی درباره سلام وارد شده از جمله این که: سلام تنها مخصوص کسانی نیست که انسان با آن ها آشنایی خاصی دارد، چنان که در حدیثی داریم که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سؤال شد: اَیُّ الْعَمَلِ خَیْرٌ؟ : «کدام عمل بهتر است؟» فرمود: «تُطْعِمُ الطَّعامَ وَ تَقْرَءُ السَّلامَ عَلی مَنْ عَرَفْتَ وَ مَنْ لَمْ تَعرِفْ» اطعام طعام کن و سلام به کسانی که می شناسی و نمی شناسی بنما. (۳)

(۱۴۲) سوره نُور

و نیز در احادیث وارد شده که سواره بر پیاده، و آن ها که مرکب گران قیمت تری دارند به کسانی که مرکب ارزان تر دارند، سلام کنند، و گویا این دستور یک نوع مبارزه با تکبر ناشی از ثروت و موقعیت های

۱- اصول کافی، ج ۲، باب التسلیم .

۲- اصول کافی، ج ۲، باب التسلیم .

۳- تفسیر فی ظلال ذیل آیه .

خاصّ مادّی است، و این درست نقطه مقابل چیزی است که امروز دیـده می شود که تحیت و سـلام را وظیفه افراد پائین تر می دانند و شکلی از استعمارواستعبادوبت پرستی به آن می دهند،ولذادرحالات پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم که او به همه حتی به کودکان سلام می کرد.

البته این سـخن منافات با دسـتوری که در بعضـی از روایات وارد شده که افراد کوچک تر از نظر سن بر بزرگ تر سـلام کنند نـدارد، زیرا این یـک نوع ادب و تواضع انسـانی است و ارتبـاطی بـا مسـئله اختلاف طبقاتی و تفاوت در ثروت و موقعیت های مادی ندارد.

در پاره ای از روایات دستور داده شده است که به افراد رباخوار، فاسق، منحرف و مانند آن ها سلام نکنید و این خود یک نوع مبارزه با فساد است، مگر این که سلام کردن به آن ها وسیله ای باشد برای آشنایی و دعوت به ترک منکر.

ضمنـا بایـد توجه داشت که منظور از تحیت به احسن آن است که سـلام را بـا عبارات دیگری ماننـد «وَ رَحْمَهُ اللّه ِ» و ماننـد «وَ رَحْمَهُ اللّه ِ وَ بَرَکاتُهُ» تعقیب کنند.

جزء هیجدهم (۱۴۳)

در تفسـیر «دُرُّالمَنْثُور» می خوانیم شخصـی به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کرد «اَلسَّلامُ عَلَیْکَ» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَ رَحْمَهُ اللّه ِ» ، دیگری عرض کرد : «اَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَ

رَحْمَهُ اللّه ِ» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «وَ عَلَیْکَ السَّلامُ وَ رَحْمَهُ اللّه ِ وَ بَرَکاتُهُ» نفر دیگری گفت: «اَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَ رَحْمَهُ اللّه ِ وَ بَرَکاتُهُ» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «وَ عَلَیْکَ» و هنگامی که سؤال کرد که چرا جواب مرا کوتاه بیان کردید فرمود: «قرآن می گوید: تحیت را به طرز نیکوتری پاسخ گوئید اما تو چیزی باقی نگذاشتی»! در حقیقت در مورد شخص سوم به مساوی زیرا جمله «علیک» مفهومش این است که تمام آنچه گفتی بر تو نیز باشد . (۱)

(۱۴۴) سوره نُور

پیامبر را تنها نگذارید

۶۲ اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذینَ امَنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ اِذا کانُوامَعَهُ عَلیاَمْرٍ جامِعٍ لَمْ یَذْهَبُواحَتّی یَسْتَأْذِنُوهُ اِنَ الَّذینَ یَسْتَأْذِنُونَکَ اوُلئِکَ الَّذینَ یُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ فَاِذَا اسْتَأْذَنُوکَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأْذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْلَهُمُ اللّهَ اِنَ اللّهَ غَفُورٌ رَحیمٌ

مؤمنان واقعی کسانی هستند که ایمان به خدا و رسولش

ص:۱۱۹

آورده اند و هنگامی که در کار مهمی با او باشند ، بدون اجازه او به جایی نمی روند، کسانی که از تواجازه می گیرند، آن ها به راستی ایمان به خدا و پیامبرش آورده اند، در این صورت هرگاه از تو برای بعضی از کارهای مهم خود

۱ دُرُّالْمَنثور، ج ۲، صفحه ۸ .

اجازه بخواهند ، هرکس از آن ها را می خواهی (و صلاح می بینی) اجازه ده و برای آن ها استغفار کن که خداوند غفور و رحیم است .

منظور از « اَمْرٍ جامِعٍ » هرکار مهمی است که اجتماع مردم در آن لازم است و تعاون و همکاریشان ضرورت دارد ، خواه مسأله مهم مشورتی باشد، خواه مطلبی پیرامون جهاد و مبارزه با دشمن و خواه نماز جمعه در شرایط فوق العاده و مانند آن .

در حقیقت این یک دستور انضباطی است که هیچ جمعیت و گروه متشکل و منسجم نمی تواند نسبت به آن بی اعتنا باشد ، چراکه در این گونه مواقع گاهی حتی غیبت یک فرد گران تمام می شود و به هدف نهایی آسیب می رساند ، مخصوصا اگر رییس جمعیت ، فرستاده پروردگار و پیامبر خدا و رهبر روحانی نافِذُ الْأَمْر باشد .

توجه به این نکته نیز لازم است که منظور از اجازه گرفتن این

نیست که هرکس کاری بگیرد ، یک اجازه صوری بگیرد و به دنبال کار

(۱۴۶) سوره نُور

خود برود ، بلکه به راستی اجازه گیرد ، یعنی اگر رهبر غیبت او را مضرّ تشخیص نداد ، به او اجازه می دهد و در غیراین صورت باید بماند و گاهی کار خصوصی خود را فدای هدف مهم تر کند ، لذا در دنبال این جمله اضافه می کند : « اِنَّ الَّذینَ یَسْتَأْذِنُونَکَ اوُلئِکَ الَّذینَ یُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ ... » .

روشن است که این گونه افراد باایمان باتوجه به این که برای امر مهمی اجتماع کرده اند ، هرگز برای یک کار جزئی اجازه نمی طلبند و منظور از « شَأْنِهِمْ » در آیه ، کارهای ضروری و قابل اهمیت می باشد .

و از سوی دیگر خواست پیامبر صلی الله علیه و آله مفهومش این نیست که بدون در نظر گرفتن جوانب امر و اثرات حضور و غیاب افراد ، اجازه دهد ، بلکه این تعبیر برای آن است که دست رهبر باز باشد و در هر موردضرورت حضور افرادرا احساس می کند، به آن هااجازه رفتن راندهد.

شاهد این سخن این که در آیه ۴۳ سوره توبه ، پیامبر صلی الله علیه و آله را به خاطر اجازه دادن به بعضی از افراد مؤاخذه می کند و می گوید :

جزء هیجدهم (۱۴۷)

« عَفَی اللّهُ عَنْکَ لِمَ اَذِنْتَ لَهُمْ حَتّی یَتَبَیَّنَ لَکَ الَّذینَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْکاذِبینَ : خداوند تو را عفو کرد ، چرا به آن ها اجازه دادی

پیش از آن که راستگویان از دروغگویان برای تو شناخته شوند » .

این آیه نشان می دهد که حتی پیامبر صلی الله علیه و آله در اجازه دادن افراد باید دقت کند و تمام جوانب کار را در نظر گیرد و در این امر مسؤولیت الهی دارد .

و در پایان آیه می فرماید : هنگامی که به آن ها اجازه می دهی « برای آنان استغفار کن که خداوند غفور و رحیم است » (وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللّهَ اِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحیمٌ) .

در این جا این سؤال پیش می آید که این استغفار برای چیست ؟ مگر آن ها با اجازه گرفتن از پیامبر صلی الله علیه و آله باز گنهکار هستند که نیاز به استغفار دارند ؟

این سؤال را از دو راه می توان پاسخ داد ؛ نخست این که آن ها گرچه مأذون و مجاز هستند ، ولی بالاخره کار شخصی خود را بر کار

جمعی مسلمین مقدم داشته اند و این خالی ازیک نوع ترک اولی نیست (۱)و لذا نیاز به استغفار دارند (همانند استغفار بر یک عمل مکروه) .

ضمنا این تعبیر نشان می دهد که تا می توانند از

۱- « تفسیر فخر رازی » ، « روحُ المعانی » ، ذیل آیه مورد بحث .

گرفتن اجازه خودداری کننـد و فداکاری و ایثار نمایند که حتی پس از اجازه ، باز عمل آن ها ترک اولی است ، مبادا حوادث جزئی را بهانه ترک گفتن این برنامه های مهم قرار دهد .

دیگر این که آن هـا به خـاطر رعـایت ادب در برابر رهبرشـان درخور لطف الهی هسـتند و پیـامبر صـلی الله علیه و آله به عنوان تشکر از این عمل برای آن ها استغفار می کند ، در عین حال این دو پاسخ باهم منافاتی ندارد و ممکن است هردو منظور باشد .پایان سوره نُور

ص:۱۲۳

سوره فُرقان

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

تقوا برترین معیار شناخت

۱ تَبارَکَ الَّذی نَزَّلَ الْفُرْقانَ عَلی عَبْدِه لِیَکُونَ لِلْعالَمینَ نَذیرا

زوال ناپذیراست و پربرکت است کسی که قرآن رابر بنده اش نازل کردتاجهانیان راانذارکند (وازعذاب و کیفرالهی بترساند).

این سوره با جمله «تَبارَک» آغاز می شود که از ماده «برکت» است و می دانیم برکت داشتن چیزی عبارت از آن است که دارای دوام و خیر و نفع کامل باشد .

جالب این که مبارک بودن ذات پروردگار به وسیله نزول فرقان، یعنی قرآنی که جداکننده حق از باطل است معرفی شده و این نشان می دهد که برترین خیر و برکت آن است که انسان وسیله ای برای

شناخت حق از باطل در دست داشته باشد .

موهبت « فرقان و شناخت » تا آن حد اهمیت دارد که قرآن مجید در

آیه ۲۹ سوره انفال آن را به عنوان پاداش بزرگ پرهیزکاران ذکر کرده است : « یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اِنْ تَتَّقُوااللّهَ یَجْعَلْ لَکَمْ فُرْقانا: ای کسانی که ایمان آورده اید اگر تقوی پیشه کنید خداوند فرقان در اختیار شما می گذارد » .

آری بدون تقوا ، شناخت حق از باطل ممکن نیست ، چرا که حب و بغض ها و گناهان حجاب ضخیمی بر چهره حق می افکند و درک و دید آدمی را کور می کند .

۲ اَلَّذی لَهُ مُلْکُ السَّمواتِ وَ الْاَرْضِ وَ لَمْ یَتَّخِذْ وَلَدا وَلَمْ یَکُنْ لَهُ شَریکٌ فِی الْمُلْکِ وَخَلَقَ کُلَ شَیْ ءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدیرا

خداوندی که حکومت و مالکیت آسمان ها و زمین از آن او است و فرزندی برای خود انتخاب نکرد و شریکی در حکومت و مالکیت ندارد و همه چیز را آفرید و دقیقا اندازه گیری نمود .

جزء هیجدهم (۱۵۱)

واژه « مُلک » چنان که « راغب » در « مفردات » می گوید : به معنی در اختیار گرفتن چیزی و حاکمیت بر آن است ، درحالی که مِلک همیشه دلیل برحاکمیت و تصرف مالکانه نیست و به این ترتیب هر

مُلکی ، مِلک است ، در حالی که هر مِلکی ، مُلک نیست .

سپس به نفی عقاید مشرکان یکی پس از دیگری پرداخته می گوید: « وَ لَمْ یَتَّخِذْ وَلَدا » .(1)

اصولاً ـ نیاز به فرزند یا به خاطر استفاده از نیروی انسانی اودر کارها است ، یا برای یاری گرفتن به هنگام ضعف و پیری و ناتوانی است و یا برای انس گرفتن در تنهایی است و مسلم است که هیچ یک از این نیازها در ذات پاک او راه ندارد .

(۱۵۲) سوره فُرقان

و به این ترتیب اعتقادنصاری را به این که حضرت عیسی مسیح فرزند خدا است و یا یهود که «عزیر» را فرزند خدا می دانستند و هم چنین اعتقاد مشرکان عرب را نفی می نماید .

۳ وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ الِهَةً لایَخْلُقُونَ شَیْئا وَ هُمْ یُخْلَقُونَ وَ لا یَمْلِکُونَ لِاَنْفُسِهِمْ ضَرّا وَ لا نَفْعا وَ لایَمْلِکُونَ مَوْتا وَ لا حَیوةً وَ لا نُشُورا

۱- توضیح بیشتر درباره نفی فرزندان از خداوند و دلایل آن در جلد ۱ تفسیرنمونه ، ذیل آیه ۱۱۶، سوره بقره درج شده است .

آن ها غیر از خداونـد معبودانی برای خود برگزیدند ، معبودانی که چیزی را نمی آفرینند بلکه خودشان مخلوقند مالک زیان و سود خود نیستند و نه مالک مرگ و حیات و رستاخیزشان .

اصولی که برای انسان اهمیت دارد همین پنج امر است : مسأله سود و زیان و مرگ و زندگی و رستاخیز .

به راستی اگر کسـی مالک اصـلی این امور نسـبت به ما باشد شایسته پرستش است اما آیا این بت ها هرگز قادر بر این امور در مورد خودشان هستند تا چه رسد به این که عابدان خود را بخواهند در این جهات زیر پوشش حمایت خویش قرار دهند ؟

جزء هیجدهم (۱۵۳)

(۱۵۴) سوره فُرقان

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

